



**عوامل مؤثر در گسترش و تحول
مراسم عزاداری حسینی در عراق**

پیشگفتار



به روشنی می‌توان دریافت که از هنگام جنگ جهانی دوم، مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام در عراق و آداب و رسوم وابسته به آن به طرز چشمگیری رونق یافته و در اواسط دهه هفتاد به اوج خود رسید. این نکته نیز در خور توجه است که هیئتهای عزاداری همچون سینه‌زنی، قمه‌زنی، پزنجیرزنی و تعزیه‌خوانی (نمایشهای سنتی عاشورا) و سایر آداب و رسوم، طی دو دهه شصت و هفتاد چنان گسترشی یافت که در طول بیش از یک قرن به آن دست نیافته بود. حال چگونه می‌توان این پدیده بی‌نظیر را تحلیل و بررسی نمود؟

هیئتهای عزاداری حسینی تا پیش از جنگ جهانی دوم از چندان اهمیت، گسترش و نفوذی برخوردار نبوده و وجهه اجتماعی، سیاسی و ملی آنها چندان برجسته نبود. مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام فقط در کربلا برگزار شده و تنها به تشکیل برخی مجالس سوگواری در ماههای محرم و صفر و روز اربعین محدود می‌شد. چند دسته عزاداری محدود نیز به شکل سنتی برپا می‌گشت. این وضعیت همچنان ادامه داشت تا آن که تنشهای اجتماعی در عراق شدت یافته، هوشیاری دینی و سیاسی مردم عمیق‌تر گشته و تبعیض قومی و طایفه‌ای در اثر برخی انگیزه‌های سیاسی تشدید گشت.

به عنوان نمونه، قبل و بعد از جنگ جهانی اول در شهر کاظمین فقط دو هیئت عزاداری مهم وجود داشت که یکی متعلق به اهالی و دیگری مخصوص به مهاجرین

مسلمان اعم از هندی، ایرانی، ترک و دیگر کشورهای عربی بود.^۱ در آن زمان مجالس عزاداری از چنین اهمیت و تراکم و گستردگی برخوردار نبود و در حد حسینیه‌ها و منازل برخی از بزرگان متمکن محدود می‌شد. شهرهای دیگر نیز وضعیت مشابهی داشت. اگر بین هیئتهای شهر کاظمین پیش از جنگ جهانی دوم و هیئتهای دهه‌های شصت و هفتاد از لحاظ تعداد، اهمیت و حضور مردم مقایسه ساده‌ای به عمل آوریم؛ به روشنی متوجه تفاوت‌های متعدد و رشد سریع مراسم عزاداری خواهیم شد. تنها در شهر کاظمین در سال ۱۹۶۸م نه هیئت اصلی و بزرگ وجود داشت که در محله‌های بزرگ شهر مستقر بودند. همچنین این شهر بیست و شش هیئت کوچک را در بر داشت که نمایندگی اصناف و محله‌های کوچک و اقلیتهای قومی را بر عهده داشتند. علاوه بر این، هیئتهای متعددی نیز از بغداد و حومه آن برای شرکت در مراسم روز عاشورا به کاظمین می‌آمدند. گفته می‌شود در نیمه اول قرن بیستم بیشتر شرکت‌کنندگان در مراسم عزاداری حسینی را شهروندان تشکیل می‌دادند، ولی اکنون جمعیت فراوانی از مهاجرین روستاهای مرکز و جنوب عراق و نیز جمع بسیاری از کشاورزان و کارگران در کنار پیشه‌وران و صاحبان صنایع دستی و تجار و بازاریان در مراسم عاشورا شرکت می‌کنند. همچنین برخی از قبایل نیمه بیابانگرد نیز جهت شرکت در مراسم عزاداری به ویژه در روز عاشورا حاضر می‌شوند. این قبایل به تازگی در شمال و شمال غربی کاظمین مستقر شده‌اند.

پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم هیئت عزاداری بزرگی به نام هیئت «شیوخ»^{*} در کاظمین تأسیس شد. اداره و ریاست این هیئت برعهده چند تن از رؤسای عشایر بود که مالک مزارع حومه کاظمین بودند. بسیاری از کشاورزانی که در این زمینها برای آنان کار می‌کردند و همچنین تعدادی از کشاورزان مهاجر به شهر و عشایر یکجانشین، در این هیئت شرکت می‌کردند. از مقایسه به عمل آمده بدین نتیجه دست می‌یابیم که رابطه استواری بین رشد و شکوفایی مراسم عزاداری حسینی در کاظمین و

۱) ر.ک: روزنامه «العرب»، بغداد، شماره ۶۷۵، ۸/۱۰/۱۹۱۹م.

* شیخ در عربی به معنای پیر و ریش سفید است، و از آنجا که غالباً ریاست قبایل به دست ریش سفیدان است، به رؤسای قبایل شیخ می‌گویند. (مترجم)

مشکلات و تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم وجود دارد. همچنین روند فزاینده شهرنشینی و مهاجرت از روستاها به شهرهای بزرگ، اسکان برخی عشایر بیابانگرد و نیمه‌بیابانگرد و پرداختن به کشاورزی و سپس گرویدن به تشیع و شرکت در مراسم عزاداری از عوامل مؤثر در گسترش مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام هستند. اگر روند جابجایی در عراق - به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم - مورد بررسی قرار گیرد، به روشنی می‌توان موج مهاجرت‌های پی در پی از روستاها به شهرهای بزرگ مخصوصاً بغداد و بصره را مشاهده نمود. بیشتر مهاجران از قشرهای کم‌درآمد جامعه و ساکنین مناطق جنوبی عراق مخصوصاً ساکنین نیزارهای «بطائح» بودند که آنان را «معدان» می‌خواندند. معدان، قبایلی عربی هستند که همزمان با فتوحات اسلامی به عراق کوچ کردند و بیشتر در بخش جنوب غربی دجله پراکنده شده‌اند. این منطقه از دیرباز به «بطائح» معروف بوده است.

نیزارهای جنوب (هور) از پهناورترین نیزارهای دنیا به شمار می‌روند. مساحت آنها حدود ۸۷۷۹ کیلومتر مربع است. نیزار حویزه بین بصره و عماره و همچنین نیزار «حَمَار» بین ناصریه و بصره از نیزارهای متوسط محسوب می‌شوند. البته نیزارهای کوچکی نیز وجود دارند که در استانهای عماره، ناصریه، دیوانیه، کوت و حله پراکنده‌اند. در میان آنها برکه‌هایی مملو از ماهیها و پرندگان وجود دارد. این برکه‌ها از نی و گیاه پاپیروس تهی است. شهرت نیزارهای جنوب به قدیمی‌ترین دورانهای تاریخی برمی‌گردد. سومریان و اکدی‌ان هزاران سال پیش در آن مسکن گزیده بودند.

جزایر کوچکی در مرکز نیزار حَمَار واقع شده که مهمترین بخش نیزارها به حساب می‌آیند. تعداد این جزایر در حدود ۱۶۰۰ جزیره است. این جزایر از تراکم خاک و گیاه پاپیروس تشکیل شده‌اند.

اکثر ساکنین نیزارها در فعالیت‌های اقتصادی، شیوه سنتی خویش را حفظ کرده و به کشت برنج، پرورش گاومیش، صید ماهی و پرندگان می‌پردازند. همچنین به برخی صنایع دستی سنتی در زمینه پاپیروس و نی، مشغول هستند. آنها از این گیاهان برای خانه‌سازی، حصیربافی و ساخت قایقهای شکاری استفاده می‌کنند. برای این که ارتش

عراق با آسانی بیشتری وارد نیزارها شده و بتواند در مواقع لزوم به سرعت بر اهالی آن تسلط یابد، حکومت اقدام به عملیات خشک‌سازی نیزارها توسط حفر کانالی به نام «رود سوم» کرد. این عملیات، مشکلات و سختیهای فراوانی برای ساکنین نیزارها به دنبال آورد و آنان را در اثر تغییر ناگهانی محیط زیست و قطع منابع درآمد، در شرایط معیشتی دشواری قرار داد. چرا که منابع درآمدشان به طور اساسی بر کشاورزی، صنعتی و پایپروس، صید ماهی و پرندگان و پرورش گاو میش استوار بود.

نیزارها از اهمیت تاریخی و فرهنگی برخوردار بوده و میراثی از دوره سومریان به شمار می‌روند. عملیات خشک‌سازی علاوه بر زیانهای تاریخی و فرهنگی، تغییراتی در شیوه حیات اقتصادی و اجتماعی ساکنین نیزارها ایجاد کرده و خواهد کرد. تغییراتی که در دراز مدت بر سطح آبهای زیرزمینی نجف و کربلا تأثیر گذارده و آینده این منابع کشت برنج و حبوبات را به خطر خواهد انداخت. همچنین این کار به ضعف اقتصادی سرتاسر منطقه جنوب خواهد انجامید. معروف است که رژیم عراق از اواخر جنگ خلیج (آمریکا و عراق) و انتفاضه پاییز ۱۹۹۱م به اقدامات گسترده‌ای جهت نابودی ساکنین نیزارها دست زده و محیط زیست بی‌نظیر این منطقه را دست‌خوش تخریب ساخت. این منطقه در طول تاریخ، شاهد کهن‌ترین تمدنهای بشری بوده است. این حملات ۹۰٪ مساحت نیزارها را به زمینهای خشک و بایر تبدیل کرد. همچنین رژیم عراق به قتل عام ساکنین دست زد؛ خانه‌ها و مناطق حضور عشایر مبارز را ویران ساخت؛ مزارع کوچک را سوزاند و هر آنچه از انسان، گیاه، حیوان، پرنده، ماهی و سایر موجودات زنده در آن بود، مسموم کرد. دسته دیگر از مهاجرین به شهرها قبایل عرب شرقی هستند که به «شروگیه» معروفند. آنان در مناطق شرقی رود دجله زندگی می‌کردند. در کنار آنها قبایل نیمه بیابانگرد سکونت داشتند که همچنان به شیوه کشاورزی سنتی ادامه حیات داده و بیشتر ارزشها و آداب سنتی خویش را حفظ کرده بودند. از این رو سبک پرورش دام و ارزشهای اجتماعی این قبایل با آداب و رسوم ساکنین بطائح در نیزارهای جنوب تفاوت دارد. از زمان جنگ جهانی دوم، هزاران تن از «معدان» و «شروگیه» وطن خود را در جنوب عراق رها کرده و به شهرهای بزرگ روی آوردند. این فرآیند در اثر عوامل مختلف اقتصادی،

اجتماعی و سیاسی به وقوع پیوست که در آینده به بررسی آنها پرداخته و میزان تأثیر آنها بر مراسم عزاداری و گسترش جایگاه مردمی آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

* * *

۱) روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در عراق محاصر

تحولات اجتماعی و اقتصادی در عراق از قبل از جنگ جهانی اول تا اواسط دهه پنجاه میلادی به کندی پیش می‌رفت. بیشتر عراقیها به ویژه ساکنین روستاها و مناطق عشایرنشین، فقیر و عقب‌مانده بودند. این در حالی بود که منابع سرشاری در این سرزمین از جمله دو رود عظیم دجله و فرات با آب فراوان و زمینهای حاصلخیز و نیروی انسانی و تمدنی کهن، اضافه بر ثروت جدید نفتی وجود داشت. یکی از علل اساسی این عقب‌ماندگی اجتماعی و اقتصادی، سیستم مالکیت و تصرف زمینهای زراعی و سبک توسعه‌نیافته تولید کشاورزی بود. در این میان تأثیر روابط شبه فئودالی بین عشایر در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. وضع اقتصادی روستاییان و مناطق عشایرنشین از جنگ جهانی اول رو به وخامت نهاد. این وضعیت همچنان ادامه داشت تا آنجا که منجر به کاهش سطح تولیدات کشاورزی شد. براساس آمارهای موجود، میزان تولیدات کشاورزی در عراق از ۲۹٪ در سال ۱۹۵۳م به ۲۱٪ در سال ۱۹۶۳م کاهش یافت. این کاهش به نوبه خود باعث افزایش درصد بیکاری در نیروی کشاورزی شد.^۱

اصولاً روابط حیازت و مالکیت اراضی در عراق به حکومت ساسانی باز می‌گردد. بعد از سرکوبی جنبش مزدک توسط قباد اول (۴۴۸-۵۲۱م) روابط تولیدی مبتنی بر استثمار بندگان از بین رفت و گونه‌ای ابتدایی از نظامهای شبه فئودالی، جانشین آن شده و نظام ارباب و رعیتی در زمینهای کشاورزی حکمفرما شد. بخش بزرگی از زمینها به ملکیت

دولت درآمد. پادشاه ساسانی و اطرافیان‌ش در رأس زمین‌داران بزرگ قرار گرفتند. در مقابل طبقه کشاورز قرار داشت که برای دولت و پادشاه کار می‌کردند. این سیستم تا زمان فتح عراق توسط مسلمانان در سال ۶۳۹م ادامه داشت.^۱ نگاه فقهای مسلمان به سیستم مالکیت اراضی از یک سو بر مبنای قوانین جدید اسلامی شکل گرفته و از سوی دیگر از نظام اقتصادی حاکم بر عربستان نیز اثر پذیرفته بود. نظام اقتصادی عربستان بر پایه شیوه تولید بادیه‌نشینی استوار بود. زمینهای عراق، بعد از فتح اسلام در زمره غنائیم جنگی شمرده شدند؛ گرچه گاه به گونه‌های دیگر نیز در مورد آنها تصمیم گرفته می‌شد. بنی امیه آن دسته از زمینهای زراعی را که در گذشته مالک داشتند، به صاحبانش واگذار کرده و اما زمینهای غیر کشاورزی را تحت نظارت دولت قرار دادند. این نظام مالکیت اراضی تا پایان حکومت بنی عباس و سقوط بغداد به دست هولاکوخان در سال ۱۲۵۸م ادامه داشت.^۲ پس از سقوط بغداد به دست تاتارها، شمارش معکوس فروپاشی تمدن عربی - اسلامی در عراق به شکل تدریجی آغاز شد. سیستم و راههای آبیاری از بین رفت و زمینهای کشاورزی سرسبز به زمینهای خشک و بایر مبدل گشت. تاکنون هم عراق نتوانسته است بهبودی و توان گذشته خویش را به طور کامل باز یابد. هنگامی که عثمانیها در سال ۱۵۳۴م عراق را تصرف کردند؛ نتوانستند قدرت و سلطه خویش را بر تمام عراق به ویژه مناطق دور از بغداد گسترش دهند. این مسأله یکی از موانع آبادانی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی عراق بود. این وضعیت تا روی کار آمدن «مدحت پاشا» در سال ۱۸۶۹م و انتخاب وی به عنوان فرماندار عراق، ادامه یافت.^۳

آشفتگی سیاسی و اقتصادی عراق در دوران حکومت مستبد عثمانی در کنار ضعف حکومت مرکزی در بغداد و ناتوانی آن از محافظت مرزها موجب شد زمینه برای مهاجرت قبایل بیابان‌گرد متعددی به عراق فراهم آید. این قبایل از مرکز عربستان به جانب عراق عازم شده و آن کشور را به مدت بیش از سه قرن، صحنه تاخت و تاز خود قرار دادند. گاه

Kassab, Die Nomadensiedlung, s. 44. (۱)

Melizek, Die Wirtschaft Liehen, s. 12. (۲)

Ibrahim Al-Haidari, s. 71-72. (۳)

نیز جنگها و درگیریهایی بین خود این قبایل در می‌گرفت. همچنین عراق در آن برهه دشوار از تاریخ خود شاهد درگیری تلخی بین حکومت عثمانی و صفویان بود. هر کدام از دو جبهه تلاش می‌کردند بر زمینهای کشاورزی و چراگاههای پهناور عراق دست یابند. بدین ترتیب آشوب و بی‌ثباتی بر روابط مالکیت اراضی و تولیدات کشاورزی حکمفرما شد. برخی قبایل با اعمال زور توانستند بر زمینهایی که به تصرف و ملکیت خود درآورده بودند، مسلط شوند. بدین شکل حکومت‌هایی عشایری در عراق به قدرت رسیدند. این امیرنشین‌ها از استقلال نسبی برخوردار بودند. با این حال حق مالکیت اراضی همچنان دچار بی‌ثباتی کامل بود. چراکه این حکومتها مدام در حال کشمکش و درگیری بودند. لذا در طول سه قرن گذشته روابط مالکیت ارباب و رعیتی بر مناطق مرکزی و جنوبی عراق حکمفرما نشد. نظام مالکیت اراضی در آن روز به «سیستم مالکیت گروهی» شباهت بیشتری داشت. این نوع نظام در نزد عشایر عرب، نظام «دیره» خوانده می‌شد. در کنار نظام مالکیت گروهی، کشاورزان خرده مالکی نیز وجود داشتند که در اطراف شهرها پراکنده بودند. روابط اجتماعی و اقتصادی در سیستم «دیره» به روابط بیابانگردی و قبیله‌ای شباهت بیشتری داشت و متفاوت از روابط تولیدی ارباب و رعیتی بود. شیوخ قبیله تنها در حد رییس و سرپرست گروه به شمار رفته و از اختیاراتی همچون فتوادلها برخوردار نبودند. رییس قبیله به اندازه ارتباطش با افراد و خدماتش به آنها از قدرت، احترام و موقعیت اجتماعی برخوردار بود، و لذا او توانایی بهره‌کشی و استثمار زیردستان خویش را نداشت. اساساً رییس قبیله هیچ شباهتی به ارباب یا فتودال ندارد. افراد قبیله همان‌گونه که وی را انتخاب کرده‌اند؛ قدرت عزل او را نیز داشتند. زمینهای کشاورزی نیز مرزبندی نشده و در «طابو»^{*} به ثبت نرسیده بود؛ بلکه به صورت مُشاع جزو املاک قبیله به شمار می‌رفت. رییس قبیله همواره در کشمکش و رقابتی بی‌پایان با برادران و پسر عموهای خود به سر می‌برد. حقوق و امتیازات اجتماعی او به ازای خدمات و وظایفی بود که برای افراد قبیله‌اش انجام می‌داد.

* «طابو واژه‌ای محلی است که از کلمه (Topography) به معنای موضوع نگاری و نقشه‌برداری گرفته شده است. در عراق به سند رسمی مالکیت اراضی «طابو» گفته می‌شود. (مترجم)

عمده محصولات عراق در طول دوران حکومت عثمانی به مصرف داخلی می‌رسید و هر قبیله ما یحتاج خود را تولید می‌کرد. لذا هیچ‌گونه تولید مازاد در بازار یا تراکم سرمایه مشاهده نمی‌شد. کانال سوئز در سال ۱۸۹۶م در جهت تأمین منافع انگلستان احداث شده و هند و اروپا را به هم وصل کرد. این کانال به تسهیل صادرات محصولات کشاورزی عراق از طریق فرات انجامید. حفر این کانال در کنار اکتشاف نفت، زمینه توسعه اقتصادی عراق را فراهم نمود و این امکان را به رؤسای قبایل داد تا مقدار زیادی از محصولات کشاورزی قبیله را به کالاهای دیگر تبدیل کنند. این عمل منجر به ورود و گسترش اقتصاد پولی بین عشایر عراق شد. در این برهه، کشت جو نیز رونق خاصی یافته بود. این محصول که در صنعت مشروب‌سازی بکار می‌رفت به فرانسه و انگلستان صادر می‌شد. بدین ترتیب در مدت کوتاهی رؤسای قبایل توانستند با تکیه بر افراد قبایل به ثروت هنگفتی رسیده و حوزه تأثیرگذاری و نفوذ خود را فراتر از مرزهای محلی بگسترانند. نظام قبیله‌ای در عراق با فروپاشی نظام مالکیت گروهی رو به افول نهاد. قبایل ساکن در غرب عراق به تولید محصولاتی فراتر از نیازهای داخلی روی آوردند. این جریان به عمیق‌تر شدن اختلافات زمین‌داران با کشاورزان ساکن روستاها و مناطق عشایری انجامید.

حکومت عثمانی در بغداد بر آن بود که تمام زمینها - به جز موقوفات - را به ثبت رسانده و آنها را جزء زمینهای دولتی قرار دهد تا بدین وسیله بتواند آنها را تحت نظام مالیاتی درآورد. این اقدام موجب شد درگیریهای خونینی بین حکومت عثمانی و عشایر قدرتمند برانگیخته شود. سرانجام حکومت عثمانی در سال ۱۸۸۲م طی بخشنامه‌ای، کلیه زمینهای کشاورزی را متعلق به دولت شمرد. این طرح تا سال ۱۹۱۹م در حد یک بخشنامه باقی مانده و اجرا نشد.^۱ دست‌اندرکاران دولت عثمانی از روستاها دور بوده و در حقیقت به دنبال ثبت و تنظیم دقیق روابط ملکی نبودند؛ بلکه تنها دریافت مالیات برای آنها اهمیت داشت. مأموران حکومت در بغداد به قدری ضعیف بودند که قدرت مقابله با رؤسای قبایل بزرگ عراق را نداشتند. این قبایل هر یک بر مناطق تحت فرمان خویش سلطه یافته بودند. از این رو کارمندان دولت به همین اندازه اکتفا کردند که رؤسای قبایل

در برابر اجازه حکومت بر قلمرو خویش به پرداخت مالیات سالیانه اقدام ورزند. این روند به تثبیت موقعیت و سلطه رؤسای قبایل انجامیده و قدرت آنان را در مناطق تحت نفوذشان گسترش داد و به تدریج آنان را به زمیندارانی بزرگ و شبه فئودالی مبدل ساخت.^۱

«مدحت پاشا» نخستین فرماندار عثمانی بود که با جدیت تمام به اصلاح امور کشور همت گماشت. او در سال ۱۸۷۰م اولین طرح سامان‌دهی کشاورزی را تدوین و نخستین اداره ثبت اسناد «طابو» را برای نظم بخشیدن به امور در بغداد تأسیس نمود. اولین تلاش وی به فروش گذاشتن زمینهای عشایر بود که در طابو ثبت شده بودند. این تلاش چند هدف را دنبال می‌کرد: از بین بردن و پایان دادن به آشوب حاکم بر مالکیت اراضی؛ فیصله‌دادن به اختلافات موجود بین عشایر عراق از یک طرف و حل و فصل درگیریهایی موجود بین عشایر و حکومت عثمانی از طرف دیگر.^۲ ولی مدحت پاشا نتوانست طرح سامان‌دهی اراضی کشاورزی را در مقام عمل به اجرا رساند. او حتی گاه به اقداماتی بر خلاف برنامه‌های اصلاحی خویش دست زد. به عنوان مثال به «ناصر پاشا سعدون» بزرگ عشایر منتفک و استاندار منتفک اجازه داد تمامی زمینهای تحت نظارت خویش را به نام خود و افراد خانواده‌اش ثبت کند.^۳ این واقعه در بغداد و حله نیز روی داد؛ به گونه‌ای که زمینهای عشایر به نام رؤسای قبایل و بازرگانان بانفوذ شهرها و برخی از نظامیان ثبت شد. مدحت پاشا در شمال عراق نیز توانست با جذب «احمد فرحان» بزرگ عشایر شمّر، آن قبیله را به یکجانشینی و ادار ساخته و آنان را تحت سلطه خویش درآورد. احمد فرحان از جانب مدحت پاشا به لقب پاشایی مفتخر شده و به عنوان فرماندار منطقه خویش تعیین شد. همچنین برای او حقوقی سالیانه معادل ۲۰ هزار قرش مقرر شد که آن را از سرانه محصولات کشاورزی دریافت می‌کرد. طرح مدحت پاشا در ابتدا با موفقیت روبرو شد. ولی این موفقیت به دلایل گوناگونی که جای ذکر آن نیست چندان به طول نیانجامید.^۴

(۱) Ibid, s. 73.

(۲) خاطرات مدحت پاشا، قاهره، ص ۱۶۳.

(۳) Meliezek, s. 152.

(۴) Ibrahim Al-Haidari, Die Auflösungsprozess, s. 139.

ثبت زمینهای زراعی به نام رؤسای قبایل، درگیریهایی سختی میان افراد قبیله پدید آورده و در نهایت منجر به جنگهای خونینی گشت. عشایر سعدون به بهانه نابودی زراعت در اثر طغیان رودخانه از پرداخت مالیات به رؤسای قبایل و زمینداران جدید خودداری کردند. زمینداران در مقابل از حکومت عثمانی درخواست کمک نمودند. مدحت پاشا در برقراری نظم و امنیت به این سیاست اعتقاد داشت که آرام ساختن شورشیان تنها با بکارگیری زور امکان پذیر است. لذا نیروی نظامی برای سرکوب عشایر منطقه فرات مرکزی* اعزام کرد. آتش جنگ بین ایشان به سرعت شعله‌ور شد، و صدها هزار تن از عشایر در جنگ بر ضد حکومت عثمانی شرکت کردند. درگیری نیروهای عثمانی با قبیله عفک به نفع عشایر فرات مرکزی پایان یافت.^۱ در نتیجه این جنگ، طرح مدحت پاشا برای سامان‌دهی کشاورزی به شکست انجامید. از سوی دیگر حکومت متوجه شد که ثبت اراضی به تقویت موقعیت رؤسای قبایل یاری رسانده و این در آینده برای حکومت رضایت‌بخش نخواهد بود. لذا حکومت عثمانی در سال ۱۸۹۲م اجرای قانون ثبت اراضی در طابو را متوقف ساخت.

در اواخر دوره عثمانی، بیشتر زمینها در اختیار عده کمی از زمینداران بزرگ از جمله رؤسای قبایل، بازرگانان، نظامیان و شهرنشینان بود. تعداد اندکی کشاورز خرده مالک نیز وجود داشت که مزارع یا باغهای کوچکی در اختیار داشتند. در مقابل، جمعیت انبوهی از کشاورزان، هیچ زمینی از خود نداشتند. این کشاورزان به صورت کارمزد در زمینهای از دست داده خویش کار می‌کردند.^۲ شیوه جدید حیازت و مالکیت اراضی و بهره‌برداری از آنها یکی از مسائل مهمی بود که بیشترین درگیریها و شورشها پیرامون آن درگرفت: درگیریهایی قبایل با یکدیگر، مردم هر قبیله با شیوخ و رؤسایشان و نیز بین ایشان و حکومت مرکزی. به ویژه آن که کشاورزان حفظ و دفاع از زمینهای خود را واجبی مقدس قلمداد می‌کردند که اهمیتی کمتر از وظیفه دفاع از آبرو و شرف نداشت. همچنین این

* منطقه‌ای در نیمه جنوبی عراق که امروزه اکثر قریب به اتفاق ساکنان آن را شیعیان تشکیل می‌دهند. (مترجم)

۱) عباس عزّاوی، همان، ص ۲۱۱ و فائق سلیمان، تاریخ المنتفک، ص ۲۶۳.

۲) Ibrahim Al-Haidari, Soziologie, s. 47.

مسأله، تحولات عظیمی در ساختار قبیله‌ای و روابط عشایری ایجاد کرد و بر پیشرفت روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عراق و آینده آن تأثیر فراوانی برجای نهاد. از ابتدای قرن بیستم نخستین گامها جهت رسیدن به سیستم نوین مالکیت اراضی بزرگ زراعی برداشته شد. بعد از عقب‌نشینی نیروهای ترک از عراق و فروپاشی نظام اداری عثمانی، انگلستان در جهت برقراری نظم و امنیت و تسلط بر عشایر متخاصم عراقی، قانون ویژه‌ای صادر کرد. تصویب این قانون در سال ۱۹۱۸م امتیازاتی به رؤسای قبایل می‌داد. این مصوبه، که «قانون عشایر عراقی» نام گرفت، در صدد ارائه راه‌حلی برای تمام مسائل مربوط به مالکیت زمینهای کشاورزی براساس عرف عشایری بود. از این رو نظام قدیم ثبت اراضی در طابو و نیز اسناد و مدارک عثمانی متعلق به جنوب و مرکز عراق به کلی لغو شد. افراد عشایر به موجب این قانون از حوزه نفوذ دادگاههای ملی خارج شده و حق حل و فصل منازعات آنها به خودشان براساس عرف عشایری اعطا شد. این مسأله باعث تقویت مجدد موقعیت و نفوذ رؤسای قبایل گشت. زیرا مسؤولیت اجرای این قانون به آنها سپرده شده بود. از طرف دیگر رؤسای قبایل در خلال سالیان اندکی به نفوذ و ترقی چشمگیری در عرصه سیاست دست یافته و برخی از آنان در پارلمان عراق به نمایندگی مردم انتخاب شدند. زمین‌داران بزرگ در اوایل دهه سوم از قرن بیستم، نقش مهم و ملموسی در عرصه اقتصادی و سیاسی برعهده داشتند.^۱

در راستای ساماندهی روابط مالکیت اراضی، مستشار انگلیسی «داوسون» در سال ۱۹۲۹م به عراق فراخوانده شد. او وضعیت روابط مالکیت اراضی را به طور ریشه‌ای مورد بررسی قرار داد و پیشنهادهای اساسی ارائه کرد. به نظر داوسون اولین گام لازم، اندازه‌گیری و ثبت تمامی زمینها در اداره طابو بود. در سال ۱۹۳۲م براساس پیشنهادات کارشناس انگلیسی، قانون ثبت املاک شماره ۵۰ صادر شد. هدف از این قانون، به رسمیت شناختن روابط ملکی موجود در آن زمان و ثبت آن در اداره طابو بود. این بدان معنا بود که مدارک رؤسای قبایل به رسمیت شناخته می‌شود. بر این اساس تمام زمینهای کشاورزان به بهانه حل و فصل درگیریهای عشایر به تملک رسمی رؤسایشان درآمد. کمیته‌ای برای اجرای

این قانون تشکیل شد تا وضعیت قانونی تک تک زمینهای کشاورزی را مشخص کرده،^۱ آنها را براساس قانون مالکیت اراضی به شرح ذیل دسته‌بندی کند:

(۱) زمینهای شخصی: ملک خصوصی افراد.

(۲) زمینهای عمومی (بدون مالک): زمینهایی که برای خدمات عمومی در نظر گرفته شده است.

(۳) زمینهای موقوفه: زمینهایی که برای مقاصد دینی وقف شده است.

(۴) زمینهای دولتی (امیریه): زمینهایی که تحت نظر دولت است.

حکومت تحت‌الحمایه انگلستان در سال ۱۹۳۲م قانون اندازه‌گیری و ثبت زمینها را تصویب نمود و بخش عظیمی از زمینها را به نام رؤسای قبایل ثبت کرد. براساس قانون جدید ثبت املاک، هر فردی که ثابت می‌کرد به مدت چند سال در زمینی زراعی کار کرده است، مالک قانونی آن شناخته می‌شد. طبق این قانون، کشاورزان جزء، زمینهای تحت کشت خویش را از دست دادند. چرا که آنان به طور ثابت در زمین خاصی کشت نمی‌کردند تا بتوانند دلیلی بر آن اقامه کنند. اما رؤسای قبایل توانستند ادعای خود را به راحتی اثبات نمایند. در حقیقت حکومت انگلیسی چنین وعده‌ای را به آنان داده بود؛ مشروط به این که اهداف مشخص حکومت را برآورده سازند.^۲ البته تنها رؤسای قبایل نبودند که زمین‌دارانی بزرگ گشتند؛ بلکه خانواده سلطنتی، دست‌اندرکاران رده بالای حکومت و برخی از تجار صاحب نفوذ شهرها نیز توانستند زمینهای کشاورزی کلانی را به عنوان ملک خصوصی خود در اداره طابو ثبت نمایند.

حکومت تحت‌الحمایه انگلستان از تصویب این قانون دو هدف را دنبال می‌کرد:

(۱) تلاش برای چیرگی بر قبایل بیابانگرد و کنترل اعتراضات و شورشهای آنان و واداشتن آنان به پرداخت مالیات.

(۲) سعی در بالا بردن سطح تولید اقتصادی، مرتبط ساختن مناطق شمالی (موصل) با مناطق مرکزی (بغداد) و جنوبی (بصره) در یک بازار مرکزی داخلی و مرتبط کردن این

^۱ Meliezek. s. 155.

^۲ Kasasb. a-a. o. s. 47.

بازار با بازارهای خارجی به صورت همزمان.^۱

اضافه بر دو مورد بالا، تسلط بر درگیریهای موجود بین شهرنشینان و رؤسای عشایر نیز از اهداف قانون جدید ثبت املاک بود. دولت در این راستا، تکیه بر رؤسای عشایر را سودمند و لازم یافت. حکومت در آن زمان از ضعف نسبی در زمینه اقتصادی و نظامی رنج می‌برد. لذا بدین وسیله دست به تعادل قوا بین طیفهای اجتماعی حاکم بر کشور زد: بین شهرنشینان و روستاییان، بین کشاورزان و زمین‌داران، بین پادشاه و انگلستان. از سوی دیگر، انگلستان تلاش می‌کرد ارتش عراق را در حال ضعف دائم نگاه داشته ولی در عین حال قدرت نظامی پادشاه را بالاتر از هر قبیله‌ای قرار دهد. با این حال قدرت پادشاه از توان نظامی مجموع قبایل و یا گروهی از آنان به طور دسته‌جمعی کمتر بود.^۲ ملک فیصل اول از قدرت عشایر و وجود صد هزار قبضه تفنگ در دست آنها شاکی بود. به ویژه آن که حکومت خود بیش از پانزده هزار قبضه تفنگ در اختیار نداشت.^۳ بدین ترتیب انگلستان با بکارگیری این سیاست، هر گونه انحراف احتمالی پادشاه از سیاستهای تعیین شده را به وسیله رؤسای قبایل مهار می‌کرد و از سوی دیگر حکومت نیز قدرت مقابله با شورش هر یک از قبایل را داشت. طبعاً این سیاست روی هم رفته امتیازات متعددی به رؤسای قبایل اعطا می‌کرد. آنان در قانون جدید از مالیات املاک معاف شده و موقعیت اقتصادیشان تثبیت گشت؛ به گونه‌ای که نظامی شبه فئودالی پدید آمد. این نظام بیش از آن که قدرت خود را از نیروهای فعال داخلی کسب کند، به حکومت تحت‌الحمایه انگلستان وابسته بود و تقویت و دوامش به سود حکومت به شمار می‌رفت.^۴

عامل دیگری که قدرت رؤسای قبایل را دوام می‌بخشید، وجود منافع مشترک بین ایشان و بسیاری از سیاستمداران، ملاکین شهری و افسران نظامی بود. همچنین پادشاه به علت‌های گوناگونی قادر نبود آنان را تحت فرمان خویش درآورد. به طوری که پس از وفات ملک فیصل اول در سال ۱۹۳۳م، تعادل قوا به سادگی مختل شد و اهدافی که وی

۱) Al-Haidari, Soziologie, s. 76.

۲) بطاطو، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳) پیام ملک فیصل اول، در کتاب: مشکلة الحكم فی العراق، عبدالکریم آزری، ص ۱.

۴) بطاطو، ج ۱، ص ۱۲۵.

در پیام خویش در همان سال به دومین کابینه «نوری سعید» بیان کرده بود، به مرحله اجرا نرسید و به برنامه‌هایش در سیاست عراق نیز جامه عمل پوشانده نشد. همچنین به سبب وجود آن منافع مشترک، تعدادی از افسران ارتش به مناصب سیاسی دست یافته و نفوذ بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم بار دیگر به عراق بازگشت. رؤسای عشایر عراقی نیز دوباره تقویت شده و با تحریک عشایر بر ضد شهرنشینان، موفق به کسب اعتماد آنان شدند. این وضعیت پس از رشد جنبش ملی و حرکت چپ‌گرا به اوج خود رسید. چرا که نهضت‌های ملی و چپ‌گراها با مردم شهرها و روستاها هم پیمان شده و جای پای ارتش پیدا کرده بودند. همزمان، پیمان جدیدی نیز بین نیروهای حکومتی، رؤسای قبایل، بازرگانان بزرگ، زمین‌داران و آغاها* بسته شد. آثار این پیمان با افزایش نسبت رؤسای قبایل و آغاها در پارلمان عراق نمود پیدا کرد؛ به طوری که این نسبت به حدود ۳۸٪ رسید.^۱ بدین ترتیب رؤسای قبایل دیگر بدان اندازه که وابسته و نیازمند به کمک‌های حکومت بودند به یاری عشایر خویش نیاز نداشتند. حفظ منافعشان نیز در اداره و کشت زمین‌ها بر عهده وکلا و سرگال‌ها** بود. بیشتر آنها زمینهای خویش را رها کرده، به زندگی مرفهی در شهرهای بزرگ مخصوصاً بغداد روی آورده و از این رو امور زراعت همچون آبیاری، نگهداری زمین، بذر و... را به کلی فراموش کرده بودند. بدین‌گونه افراد قبایل به کشاورزانی کارمزد در زمینهای خویش مبدل شده بودند. این وضعیت تا انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸م ادامه داشت.

تقسیم محصول کشاورزی در سیستم ارباب و رعیتی بر اساس رابطه کار بین زمین‌داران و کشاورزان انجام می‌گیرد. کشاورز هیچ حق و منفعتی نسبت به محصول زمینی که در آن کشت می‌کند، ندارد؛ بلکه سرگال هر سال قطعه زمینی را برای کشاورزی در اختیار او قرار می‌دهد و محصول و زمان کشت و درو را نیز او مشخص می‌کند. تمام محصول تا قبل از اعطای سهم کشاورز کاملاً متعلق به مالک زمین است و کشاورز در این

* آغا لقبی از القاب رؤسای قبایل کردی است و نسبت به لقب «بک» از موقعیت پایینتری برخوردار است.

۱) ر.ک: بطاطو، ج ۱، ص ۱۳۰.

** سرگال: وکیل مالک زمین و ناظر بر کشت. این کلمه از زبان فارسی «سرکار» به معنای ناظر گرفته شده است. گاهی اوقات سرگال، کشاورز یا شریک در زمین است؛ اما غالباً رییس یکی از شاخه‌های عشایری است.

مدت با مقدار پولی (سلف) که از مالک زمین می‌گیرد، امرار معاش می‌کند. البته این مقدار با بهره‌اش از سهم کشاورز کاسته می‌شود. سهم کشاورز از محصول براساس نوع کشت، روش آبیاری، مقدار محصول و نوع ابزار کشاورزی که در اختیارش می‌گذارند، معین می‌شود. کشاورز معمولاً در کشت آبی مالک یک پنجم محصول می‌شود و گاه در صورتی که بذر از آن مالک زمین باشد، سهم او از یک پنجم نیز کمتر می‌شود. علاوه بر این، کشاورز باید مزد ماشین‌آلات آبیاری را نیز پرداخت کند.

البته کشاورزان شمال عراق غالباً سهم بیشتری از کشاورزان جنوب دریافت می‌کنند. در کشت آبی سهم کشاورز، یک سوم محصول می‌باشد و در زمینهای دیمی (آبیاری توسط باران) کشاورز $\frac{7}{8}$ یا $\frac{9}{10}$ محصول را مالک می‌شود. در بعضی زمینها نیز سهم کشاورز به $\frac{14}{15}$ محصول افزایش پیدا می‌کند؛ البته نباید فراموش کرد که این سهم نسبتاً زیاد بدین علت است که تضمینی برای موسم بارانهای مناسب وجود ندارد و ممکن است محصول بسیار بدی به ثمر رسد؛ در حالی که محصول زمینهای آبی، نسبتاً ثابت است.^۱ در هر صورت نصیب کشاورز بسیار ناچیز است، به گونه‌ای که نیازهای خود و خانواده‌اش را برآورده نمی‌سازد. به علاوه کشاورز مورد عنایت و توجه تجار و نزول خواران نیز قرار گرفته و ایشان قبل از موسم درو، پول و بذر مورد نیاز را با شرایط دشوار و با بهره‌های کلان به او واگذار می‌کنند. لذا زندگی کشاورزان همواره با قرضهای پیوسته، همراه بوده و آنان پس از چندی دیگر توانایی پرداخت قرضها و بهره‌های متراکم آن را نداشته، به ناچار سهم بیشتر محصول را به تجار و مزارعان* تقدیم می‌کنند. اضافه بر همه اینها دولت نیز مالیاتهایی از کشاورزان ستانده، بر فقر ایشان می‌افزود.

حکومت عراق در سال ۱۹۳۲م قانون مالیات شماره ۸۳ مصوب سال ۱۹۳۱م را به اجرا درآورد. به موجب این قانون از تمام محصولات کشاورزی عرضه شده در بازار، ۱۰٪ مالیات گرفته می‌شد. در پی آن، قانون شماره ۸۵ مصوب سال ۱۹۳۱م به اجرا درآمد که

(۱) Meliezek, s. 169.

* مزارع کسی است که زمینی را با عقد مزارعه در اختیار کشاورز قرار می‌دهد، و از جهت فقهی و حقوقی لازم نیست که مالک زمین باشد. (مترجم)

براساس آن، از زمین و آب نیز مالیات اخذ گردید.^۱ این قوانین به زمینهای اربابی و دولتی اختصاص داشت. اضافه بر آن از زمینهای غیر دیم نیز مالیات ویژه آبیاری دریافت می شد. مالیات آب در زمینهایی که با ماشین آلات کشاورزی آبیاری می شدند، تفاوت داشت و گاهی به $\frac{۱}{۱۰}$ می رسید. بعد از سال ۱۹۳۸م، مالیات به فروش حیوانات و فرآورده های آنها نیز تعلق یافت.^۲ زمینداران از کشاورزان خویش در موسمهایی که برداشت خوبی نداشتند، پشتیبانی و حمایت نمی کردند. کشاورزان غالباً توانایی پرداخت قرضهای خود و سهم مالک زمین و مالیتهای و عوارض را نداشتند. بدین ترتیب کشاورزان پیوسته مقروض شده و در عین حال امکان روی گردانی از زمین مورد کشت را نداشتند. کشاورزان بدهکار براساس قانون شماره ۲۸ مصوب سال ۱۹۳۳م مجبور بودند تا زمان پرداخت بدهی در همان زمین بمانند. این مجازات در حقیقت نوعی بندگی در برابر ناتوانی از پرداخت قرض و وام بود.^۳ به علاوه نظام ارباب و رعیتی در چنین وضعیتی نابسامانی همچنان نسبت به برانگیختن روحیه تلاش و کوشش در جهت بالابردن توان تولید کشاورزی کاملاً بی تفاوت بود. چرا که بخش اعظم تولیدات کشاورزی نه به خود تولیدکنندگان بلکه به مالکین زمین می رسید.

حدود ۲۵۳،۲۵۴ قطعه زمین در سال ۱۹۵۹م وجود داشت که بیش از ۸ میلیون هکتار زمین زراعی را شامل می شد. از این مقدار فقط $\frac{۲}{۳}$ ٪ متعلق به کشاورزان خرده مالک بود که هر یک زمینی کمتر از ۵ هکتار را مالک بودند. ۱۹٪ متعلق به زمیندارانی بود که بین ۵ تا ۲۵۰ هکتار را در اختیار داشتند. ۲۳٪ متعلق به کسانی که بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ هکتار را دارا بودند و ۵۵٪ از این اراضی نیز به مالکین زمینهای کلان با مساحتهای بالای ۵۰۰ هکتار تعلق داشت. خلاصه آن که $\frac{۴}{۵}$ میلیون هکتار از اراضی در اختیار ۳۰۶۱۹ زمیندار بزرگ بود و از میان آنان نیز تنها ۲۷۲ نفر، مالک $\frac{۱}{۵}$ میلیون هکتار زمین بودند. ۴۴،۳۰۰ هکتار زمین نیز در اختیار پادشاه و خانواده سلطنتی

(۱) احمد فهمی، تقریر عن العراق، بغداد، ۱۹۳۶م، ص ۱۱۰.

(۲) Al-Haidari, Soziologie. s. 78.

(۳) Miliezek, s. 124.

قرار داشت.

مزارع پهناوری در جنوب عراق و مخصوصاً در استان عماره متمرکز شده بود. به طوری که میانگین وسعت زمینهای کشاورزی جنوب در سال ۱۹۵۲م، ۱۷۲۱ هکتار بود؛ در حالی که میانگین زمینهای کشاورزی در کل کشور ۵۱ هکتار بود. ۱۰۴ قطعه زمین بزرگ نیز وجود داشت که هرکدام از آنها ۵۰۰۰ هکتار را در بر می‌گرفت.^۱ از آنچه گذشت بدین واقعیت دست می‌یابیم که در سال ۱۹۵۸م، ۳۲ میلیون دونم* از اراضی در دست اقلیت بسیار معدود جامعه قرار داشت. این به معنای روی کار آمدن نوعی نظام مالکیت شبه فئودالی بود که خود یکی از نتایج سیاستهای نادرست اقتصادی اعمال شده در زمان فرمانروایی «مدحت پاشا» به شمار می‌رفت. این نظام در سایه سیاستهای انگلستان در عراق، بعد از جنگ جهانی اول قدرت یافته و فراگیر شد؛ به گونه‌ای که بیش از نیمی از زمینهای زراعی جنوب و مرکز عراق از اموال خصوصی بوده و ۸۰٪ از زمینهای تحت کشت به کشاورزان تعلق نداشت.^۲

مطالعه دقیق این مطالب، بینوایی کشاورز عراقی را برای ما آشکار می‌سازد که در شرایط نامناسب کار و مسکن و نیز تغذیه ناسالم قرار داشت. زندگی روستائینان و عشایر در مقایسه با شهرنشینان، بسیار دشوار تر بود. خانه‌هایشان از گل یا نی ساخته شده و هیچ‌گونه لوازم بهداشتی در آن یافت نمی‌شد. آنان مستقیماً از آب رودخانه‌ها و کانالها استفاده می‌کردند. غذای اصلی آنان را معمولاً مواد نشاسته‌ای تشکیل می‌داد و به ندرت گوشت، میوه یا سبزی می‌خوردند. آنان در پی این سوء تغذیه همواره در معرض ابتلا به بیماریهای واگیردار و شیوع این بیماری‌ها قرار داشتند. چرا که مؤسسات بهداشتی و درمانی لازم وجود نداشت و محیطشان، زمینه را برای انتقال بسیار سریع بیماریهای واگیردار فراهم می‌کرد. از شایع‌ترین بیماری‌ها می‌توان شیستوزومیاز**، تراخم***، سل،

۱) Didden, H. Iraq, s. 76, Meliezek, s. 172-181. (۱)

* یک واحد اندازه‌گیری مساحت است که معادل ۹۱۹/۲۵ متر مربع می‌باشد. (مترجم)

۲) Result of Agriculture & Livestock Census in Iraq, s. 75. (۲)

** Schistosomiasis: نوعی بیماری که ناشی از نوعی کرم از رده ترماتودها می‌باشد و در دو نوع روده‌ای و مثانه‌ای

عفونتهای معده و روده و مالاریا را نام برد.^۳ سازمان ملل متحد در گزارشی، زندگی ابتدایی روستانشینان عراق را به تصویر کشیده است که قسمتهایی از آن بدین شرح است: «روستانشینان عراق در خانه‌ای همراه با حیوانات خود و در کنار انبار غذا و وسایل و ابزار کشاورزی و زباله‌ها زندگی می‌کنند. کودکان در اطراف خانه‌ها بین فضولات حیوانی و کثافات بازی می‌کنند. غذا روی زمین آماده و پخت می‌گردد و غالباً به آلودگیهای مگس، مرغ، سگ و برخی حیوانات دیگر آغشته می‌شود. دیگها، بشقابها و قاشقها روی زمین قرار داده می‌شوند و با مقدار کمی آب آلوده و به کم تکه پارچه‌هایی کهنه، شسته می‌شوند. کمبود آب پاکیزه در روستاها و مناطق عشایرنشین یکی از مشکلات مهم است».^۴

تلاش برخی افراد و گروهها برای بالا بردن سطح تولید اقتصادی در چنین شرایط نامناسب اجتماعی، اقتصادی و بهداشتی به موفقیت نمی‌رسید. از سوی دیگر این شرایط نابسامان موجب می‌شد روستاییان به فکر فرار از واقعیت رقت‌بار روستا به سوی دنیای خیالی و آکنده از اوهام شهر افتند؛ به این امید که در شهر تسکینی بر آلامشان بیابند. در برخی اشعار محلی از درد و رنج کشاورز عراقی سخن به میان می‌آید که نشانگر میزان غم و اندوه او در برابر ظلم جامعه بوده و همچنین پرده از حالت ضعف و تسلیم وی بر می‌دارد. این گونه حالات در برخی شعایر و مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام نیز به چشم می‌خورد:

مادر به کدامین سبب مرا به بدبختی و بیچارگی آوردی - آسمان نیز بی‌ابر بر من
می‌گرید
و نیز:

⇒ وجود دارد. گونه مئانه‌ای آن در خاورمیانه شایع است. در عراق به این بیماری «بلهارزیا» می‌گویند که از نام مکتشف

کرم Bilharziasis، پزشک آلمانی گرفته شده است. (مترجم)

*** تراخم نوعی بیماری شایع چشمی است که از عفونت داخل پلک ناشی می‌شود. در موارد شدید منجر به برگشتن مژه‌ها به داخل چشم و یا کوری می‌گردد. (مترجم)

Miliezek. Ibid, s. 49-51. (۳)

Report of the mission, p. 4. 1953. (۴)

خدایا این چگونه رفتاری است با من - هیچ سببی برای آن نمی‌یابم
دیگران از من سوء استفاده می‌کنند - این مزد تلاشهای من نیست
این دو بیت از ژرفای احساس ناامیدی و محرومیت در جامعه روستایی خبر
می‌دهد؛ به نحوی که راه دیگری جز فرار از روستا به پایتخت نمی‌ماند.

می‌خواهم به بغداد فرار کنم - از این رنج کشاورزی
گرسنگان را بهره‌ای نمی‌دهد - آسایشی در آن یافت نمی‌شود^۱
خواننده محلی «حضیری ابو عزیز» در دهه ۱۹۵۰م، در یکی از آوازهای خود،
سخن از وضعیت و درماندگی و غربت مهاجرینی دارد که از روستاها و مناطق عشایر نشین
جنوب به پایتخت، بغداد کوچ کرده‌اند. ابو عزیز چنین می‌گوید:

قطاری در شب مرا سرگردان و حیران پیاده کرد.

آنگاه که مهاجر روستایی شب هنگام از قطار بصره در بغداد پیاده می‌شود، نمی‌داند
به کجا برود. در خیابانها به جستجو می‌پردازد تا مسکنی بیابد و به آن پناه ببرد و شغلی
پیدا کند و به وسیله آن امرار معاش نماید. در شعر محلی دیگری با تعبیری ساده و زیبا از
حالت شکوه و درد و اندوه مهاجر در شبهای تنهایی و حسرت پرده بر می‌دارد:

می‌خواهم بر خود گریه کنم

حسرت و ناله‌های من چه سود می‌دهد

مردم به خواب می‌گذرانند شب را و من بیدارم

بعد از آنچه بر سرم آمد

او می‌خواهد پیش از مرگ بر جان خویش مویه کند. چرا که حسرت و مرثیه بعد از
مرگ سودی ندارد. مردم همگی در خوابند ولی او تمام شب را از درد و رنج مصایب خویش
بیدار است.

* * *

۲) مهاجرت از روستا به شهر و تأثیر آن در عزاداری مسینی:

اوضاع اسفبار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در عراق، موجب مهاجرت وسیع روستاییان به شهرها شده بود. سرشماری‌های علمی نشان می‌دهد که درصد مهاجرین مناطق جنوب مخصوصاً استانهای عماره، کوت و بصره بسیار بیش از مهاجرین سایر مناطق بود. در سال ۱۹۴۷م بیش از یک چهارم متولدین در شهر عماره از این شهر مهاجرت کردند؛^۱ البته بیشترین مقدار مهاجرت از استان عماره در سال ۱۹۵۷م رخ داد. در یک آمارگیری ساده و ابتدائی تعداد کامیونهای حامل مهاجرین به بغداد، ده کامیون در روز تخمین زده شد.^۲

خانم هلبوش، مردم‌شناس آلمانی که سالهای متمادی در نزارهای جنوب زندگی کرده‌است، در کتاب ارزشمندی پیرامون روستاییان عراق می‌نویسد: بر اساس اطلاعاتی که از طریق طایفه «بومحمد» و همچنین از طریق منابع متعدد و گوناگونی که به دست ما رسیده است، در سالهای ۵۴-۱۹۵۵م بیش از یک سوم این طایفه به شهرهای بزرگ کوچ کردند. بسیاری از طوایف «معدان» به همین نحو خانه‌هایشان را ترک گفته، به شهرها هجوم آوردند.^۳ تعداد مهاجرین به بغداد در طی سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۷م، بنا به برخی آمارها ۲۵۰ هزار نفر بود.^۴ این نکته نیز قابل توجه است که از زمان جنگ جهانی دوم، تراکم جمعیت در شهرهای بزرگ، رو به افزایش بوده است. به ویژه در بغداد که یک سوم اهالی آن را مهاجران جنوب و مخصوصاً استان عماره تشکیل می‌دهند.

سرشماری سال ۱۹۶۵م، مشخص کرد که جمعیت عراق در آن زمان بالغ بر ۸/۲ میلیون نفر بوده است. یعنی طی سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۵م با نرخ رشد ۳/۸٪ در سال

(۱) Philips. D. G. Rural-To-Urban Migration, p. 405.

(۲) محمد سلمان حسن، دراسة عن الاقتصاد العراقي، ص ۲۳.

(۳) Westphal-Hellbuseh. s. 145.

(۴) Landerbericht. Iraq. s. 43.

مواجهه بوده و حدود ۲ میلیون نفر بر جمعیت آن افزوده شده است. در حالی که بر جمعیت شهرها با نرخ رشد سالیانه ۵/۷٪ (بیش از میانگین رشد جمعیت کل عراق) یک میلیون و صد و شصت هزار نفر اضافه شده بود. اما جمعیت روستانشین عراقی تقریباً به ۷۵۰ هزار نفر کاهش یافته بود؛ یعنی کاهش رشد جمعیت به میزان ۲/۴٪ در سال. سرشماری سال ۱۹۶۵م به روشنی کاهش سالیانه جمعیت در استانهای جنوبی و مخصوصاً عماره، بصره، ناصریه و نیز دیوانیه به میزان ۶۲،۵۱۶ نفر را نشان می‌دهد. آمار مهاجران به شهرهای بزرگ بین سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۷م به حدود نیم میلیون نفر افزایش یافت و در سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۵م به ۳۳۰ هزار نفر رسید.^۱

از مهمترین دلایل مهاجرت از روستاها می‌توان به این موارد اشاره کرد: پایین بودن سطح معیشتی در جنوب؛ ارتباطات اجتماعی و اقتصادی شبه فئودالی؛ عملکردهای حکومتها که منجر به فقر کشاورزان و پایمال شدن حقوقشان شد؛ عدم سازگاری کشاورزان با یکجانشینی به جهت داشتن روحیات کوچ‌نشینی؛ طغیانهای مکرر رودخانه‌ها؛ شوری خاک؛ خشک شدن شاخه‌های رودها و بالاخره نیاز روستاهای عراق به مؤسسات فرهنگی، بهداشتی و اجتماعی. از سوی دیگر، مهمترین عوامل جذب مهاجران به شهرهای بزرگ، عبارتند از: امکان اشتغال؛ بالا بودن نسبی سطح زندگی؛ وجود کارخانه‌ها و مراکز خدماتی و برخی مؤسسات اجتماعی، بهداشتی، فرهنگی و...^۲

مهاجرت از روستاها به شهرهای بزرگ، اندکی پس از جنگ جهانی اول آغاز شد و پس از جنگ جهانی دوم به یکی از معضلات بزرگ عراق مبدل گشت. تشکیل نیروی انتظامی عراق در سال ۱۹۱۸م و تأسیس ارتش در سال ۱۹۲۰م از مهمترین عوامل جذب مهاجران به شهرهای بزرگ بود. علاوه بر این، آغاز پیشرفتهای اقتصادی در عراق طی دهه ۱۹۳۰م و نیز پیشرفتهای صنعتی پس از جنگ جهانی دوم موجب شد نیاز به نیروی کار غیر حرفه‌ای در کارخانه‌ها، جاده‌کشی، ساخت پلها و مراکز خدمات عمومی افزایش یابد. با این حال، هجوم نیروی کار بیش از فرصت‌های شغلی موجود بود و لذا

پاسخگویی به این مهاجرین مشکل می‌نمود. مهاجران در محلات حومه شهرها و مخصوصاً در حومه بغداد زندگی می‌کردند. این محلات را «صرایف: حلبی آباد» می‌گفتند. خانه‌های آنان از گل، نی و ورقه‌های آهن ساخته شده بود. در هر واحد مسکونی، تعداد زیادی (بین ۵ تا ۶ نفر) زندگی می‌کردند. در بغداد ۱۶،۴۱۳ صریفه (خانه‌های حلبی) وجود داشت که در ۹ منطقه آن پراکنده شده بود و ۱۷۳،۹۲ نفر جمعیت را در برمی‌گرفت. این حلبی‌آبادها معمولاً در مناطقی قرار داشتند که محل دفن فضولات انسانی، زباله‌ها و حیوانات مرده بود. سیل متقاضیان برای هر نوع کاری از این حلبی‌آبادها به بغداد هجوم می‌آوردند و این چنین بود که کم‌کم به جلگه حیات شهری می‌پیوستند.^۱ بیشتر زاغه‌نشینها در حومه بغداد و بصره زندگی می‌کردند. زندگی شهری نزد برخی از آنان به منزله بالارفتن شأن اجتماعی محسوب می‌شد. آنها از زمان جنگ جهانی دوم توانستند به مشاغلی با حقوق نسبتاً خوبی دست یابند. علاوه بر این، شهرها از میزان بیشتری مؤسسات اجتماعی، بهداشتی و فرهنگی نسبت به روستاها برخوردار بودند. آنان می‌توانستند در بیمارستانهای دولتی معالجه شده و فرزندانشان را به مدارس بفرستند. گروهی به عنوان مأمورین اجرایی در مراکز دولتی یا در مراکز خدمات عمومی یا خصوصی استخدام شدند. برخی نیز بدون پرداخت اجاره‌های سنگین، موفق به سکونت در نزدیکی شهر گشتند. بیشتر این مهاجران به دنبال کارهای ساده یا موسمی بودند و یا در ادارات، خانه‌ها و یا شرکت‌های ساختمانی و پیمانکاری مشغول کار می‌شدند. به طور کلی زندگی در حلبی‌آبادها به شکلی فجیع و دردناک جریان داشت. زیرا بیشتر آنها فاقد برق و آب لوله‌کشی بودند. به علاوه در این کلبه‌های ساده از اثاثیه و وسایل مورد نیاز زندگی خبری نبود. ساختمان آنها نیز توانایی مقاومت در برابر بارانها و بادهای زمستانی را نداشت.^۲ از جهتی دیگر، حلبی‌آبادها به ویژه در بغداد، همواره موجب نگرانیهای سیاسی می‌شد. جمعیت شهر «ثورة» در پایان دهه هفتاد به بیش از یک و نیم میلیون نفر رسیده بود. این جمعیت انبوه برای دولت بسیار مشکل‌ساز بود؛ مشکلاتی که از یک طرف بین

Al-Haidari, I, s. 83. (۱)

Miliezek, s. 38. (۲)

ساکنین حلبی آبادها و حکومت وجود داشت و از طرف دیگر بین آنان و ساکنین شهرها که در رفاه و ناز و نعمت نسبی به سر می‌بردند. در واقع روستاییان حلبی آبادنشین با آگاهی یافتن از حالت فقر و جایگاه پایین اجتماعی خویش به دنبال استیفای حقوق خود بودند. حکومت‌های عراق از زمان نظام سلطنتی، هیچ اقدام قابل توجهی برای کاستن از مشکلات حلبی آبادها بکار نگرفته بودند.^۱ حکومت عراق بعد از انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ م برای نخستین بار کوشید با اسکان حلبی آبادنشینها در شهرهای بزرگ و ممانعت از مهاجرت روستاییان به شهر از این مشکل بزرگ، قدری بکاهد. بدین منظور از پلیس خواسته شد تا از مهاجرت روستاییان ممانعت به عمل آورد. اما تلاشهای حکومت چندان جدی به شمار نمی‌رفت و تنها به بهره‌گیری از روشهای تبلیغاتی از طریق رادیو، تلویزیون و مطبوعات بسنده شد و بدین شکل، برنامه‌های حکومت با شکست مواجه گشت. چرا که مهمترین انگیزه مهاجرت همچنان باقی بود و وضعیت زندگی روستاییان نسبت به شهرنشینان در سطح پایین تری قرار داشت. اقدامات اجرایی حکومت عراق برای مقابله با مهاجرت از روستاها و بهبود وضعیت حلبی آبادها تنها به از بین بردن آنها خلاصه شد. کلبه‌ها و حلبی آبادها ویران شده و حومه جدیدی پیرامون بغداد بنا شد. بدین ترتیب که صاحبان حلبی آبادها، قطعه زمینهای کوچکی (بین ۶۰ تا ۱۰۰ متر مربع) از حکومت دریافت کرده و برای ساختن خانه‌ای محقر از بانک مسکن وام می‌گرفتند. به سرعت منازل کوچک و پرجمعیت بسیاری در حومه جدید بغداد ساخته شد. در هر یک از این خانه‌های کوچک بیش از یک خانوار زندگی می‌کردند. بدین ترتیب مناطقی با تراکم جمعیت بالا در شرق و غرب بغداد به وجود آمد؛ مانند شهرک «ثورة» در شرق و شهرک «شعلة» در شمال بغداد و... با وجود همه این اقدامات، درصد کوچ‌کنندگان روستایی کاهش نیافت و مهاجرت از روستاها حتی بعد از صدور قانون سامان‌دهی کشاورزی در سال ۱۹۵۹ م نیز متوقف نشد.

براساس آمارگیری سال ۱۹۶۶ م، ۶۲٪ از مهاجرین به کارهای غیر حرفه‌ای یا ساده مشغول بودند. ۱۶٪ از آنان در ادارات دولتی کار می‌کردند و ۱۲٪ شغل آزاد داشتند و در

مغازه‌هایی کوچک کار می‌کردند و یا به صنایع دستی می‌پرداختند. فرصت‌های شغلی نسبتاً فراوانی در شهرهای بزرگ به ویژه بغداد وجود داشت. لذا آنان امیدوار بودند که نه تنها خود، بلکه افراد خانواده‌شان نیز از سطح معیشتی و شرایط اجتماعی و اقتصادی بهتری برخوردار شوند.^۱ این پدیده با بیکاری رایج میان روستائینان عراق، ارتباطی تنگاتنگ داشت. در سال ۱۹۵۷م، جمعیت کشاورزان بیکار ۹۲۰،۰۰۰ نفر تخمین زده شد. در حالی که جمعیت کشاورزان قادر به کار ۱،۸۱۴،۰۰۰ نفر برآورد شده بود. این نشان می‌دهد که درصد کشاورزان بیکار در زمانی که جمعیت کل عراق به ۶/۳ میلیون نفر می‌رسید؛ ۵۳٪ بوده است.^۲ علیرغم وجود دو رودخانه عظیم دجله و فرات و زمینهای حاصلخیز کشاورزی و نیز صادرات نفت که در سال ۱۹۶۶م، ۲۵٪ از درآمد ملی، ۶۰٪ از خزانه دولت و حدود ۹۰٪ از میزان بازرگانی عراق را تشکیل می‌داد، روستائینان عراقی از معیشت مناسبی برخوردار نبودند. آنان گرچه بیشتر جمعیت عراق را تشکیل می‌دادند، اما عملاً از درآمد صادرات نفت بهره‌مند نمی‌شدند. البته به جز چند صد نفر از نیمه بیابانگردان که به نگهبانی از خط لوله‌های نفتی در شمال عراق می‌پرداختند.^۳

سطح زندگی بیشتر روستائینان عراق بسیار پایین بود؛ به گونه‌ای که در سال ۱۹۵۸م میانگین درآمد هر روستایی تنها ۳۲ دینار در سال بود. این وضعیت تا انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸م و صدور قانون ساماندهی کشاورزی شماره ۳۰ سال ۱۹۵۸م، تغییر چندانی نکرد. وضعیت ساکنین محلات جنوب شهری* نیز تفاوت چندانی با روستائینان جنوب نداشت. چرا که اوضاع اقتصادی و اجتماعی همچنان عقب‌مانده بود و درآمدهای سرانه برای برطرف کردن نیازهای روزمره کفایت نمی‌کرد. جدای از این، دشواریها و مشکلات زندگی شهری کمتر از مشکلات زندگی در روستا نبود. مهاجرین روستایی در نگاه شهرنشینان همان روستائیان معدان و شروگیه بودند که از شأن و منزلت چندانی برخوردار

(۱) Al-Haidari, s. 83-84.

(۲) محمد سلمان حسن، التطور الاقتصادي، ص ۸۴.

(۳) Didden, s. 77.

(*) محله‌هایی که بیشتر ساکنین آنها را مهاجران تشکیل می‌دادند و از خانه‌های چند خانواری تشکیل می‌شد. (مترجم)

نبودند.^۱ این نکته نیز قابل توجه است که درصد کوچ‌کنندگان پس از سال ۱۹۵۸م، افزایش یافت و انتظار می‌رفت که وضعیت کشاورزی در عراق اصلاح یافته و پیشرفتهای قابل توجهی در این زمینه پدید آید. قانون ساماندهی کشاورزی از نسخه مشابه آن در مصر الگو برداری شده بود.^۲ هدف از تدوین این قانون، چیرگی بر زمینداران بزرگ، ارتقای سطح روستائینان و نیز بالابردن سطح تولید اقتصادی بود. زمینداران به موجب این قانون تنها حق تملک ۲۵۰ هکتار زمین آبی و ۵۰ هکتار زمین دیم را داشتند. دولت از آغاز سال ۱۹۵۹م اراضی بیش از حد مجاز را به تملک خویش درآورد. این زمینها متعلق به ۳۲۹۵ زمیندار بزرگ بود که ۲۳۳۹ نفر از آنها مالک زمینهای آبی و ۹۵۶ نفر، مالک زمینهای دیم بودند. مقدار زمینهای مصادره شده به ۲/۸ میلیون هکتار معادل ۴۰٪ از کل زمینهای کشاورزی می‌رسید. این اراضی پیش از این به عنوان اموال شخصی به ثبت رسیده و در قالب سیستم ارباب و رعیتی اداره می‌شدند.^۳ البته برخی از زمینداران بزرگ کمی پیش از صدور قانون ساماندهی کشاورزی، بخشی از اراضی خود را به نام بستگان‌شان ثبت کردند.^۴

دولت عراق برای جبران زمینهای مصادره شده از زمینداران بزرگ، مصوبه‌ای صادر کرد که به موجب آن مبلغی در طول ۲۰ سال با سود سالیانه ۳٪ به آنها پرداخت می‌شد. طرح اصلاح اراضی طبق برنامه باید طی پنج سال به مورد اجرا رسیده و زمینهای مصادره شده بین کشاورزان بدون زمین تقسیم می‌شد. سهم هر کشاورز بین ۷/۵ تا ۱۵ هکتار از زمینهای آبی یا بین ۱۵ تا ۳۰ هکتار از زمینهای دیم بود.^۵ اما حداکثر میزان زمینهایی که تا سال ۱۹۶۵م بین کشاورزان توزیع شد، تنها ۲۰٪ از زمینهای مورد نظر بود.^۶ طرح ساماندهی کشاورزی و بهبود بخش صنعت نه تنها به پیشرفت تولید کشاورزی

(۱) Al-haidari, s. 84.

(۲) محمد توفیق حسن، ص ۱۱۸.

(۳) Didden, s. 77.

(۴) Kassab, s. 242.

(۵) ر.ک: قانون ساماندهی کشاورزی، شماره ۳۰، بغداد، ۱۹/۹/۱۹۵۸.

(۶) Didden, s. 77.

در عراق نیانجامید؛ بلکه روندی نزولی را در پی داشت. عراق پیش از صدور قانون ساماندهی کشاورزی از صادرکنندگان حبوبات بود؛ ولی از سال ۱۹۵۸م ناچار به وارد کردن حبوبات از خارج شد.^۱

یکی از مهمترین عوامل کاهش تولیدات کشاورزی در عراق، روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پس از انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸م بود. دولت عراق در اثر برخی عوامل سیاسی و بدون ایجاد شرایط مناسب، تصمیم گرفته بود قانون ساماندهی کشاورزی را در کوتاهترین زمان ممکن به اجرا درآورد. از این رو دولت با مشکلات بسیار اداری و اجرایی روبرو شد. کشاورزان پس از صدور قانون ساماندهی کشاورزی، در وضعیتی قرار گرفتند که قادر به کشت زمینهای خویش نبودند؛ چرا که حکومت هیچگونه کمک مالی و یا فنی به آنان نمی‌کرد. کمبود بذر و کم آبی مشکل را دوچندان می‌کرد. تأسیس شرکتهای تعاونی با کندی فراوانی صورت می‌گرفت؛ زیرا کشاورزان از خیره و تجربه لازم جهت اداره مستقل این شرکتهای برخوردار نبودند؛ لذا نمی‌توانستند آنها را به شکل صحیحی پایه‌ریزی کنند. علاوه بر این، مشکلات دیگری نیز نظیر افزایش میزان شوری زمین، نبود امکانات کافی برای تصفیه آبهای شور و بالا رفتن ارتفاع زمینها از سطح دریا وجود داشت.

کشاورزان در اثر چنین وضعیتی ناامیدکننده‌ای به ناچار راههای جایگزینی برای کمکهای دولتی یافتند. آنان مجبور بودند به مالکان پیشین زمین روی آورده و به مزدوری آنها درآیند. زیرا مالکان، قادر بر تأمین بذر و مساعدت کشاورزان در آبیاری زمینهای تحت کشت بودند. بدین ترتیب برخی از زمین‌داران سابق توانستند موقعیت اقتصادی خویش را که قانون ساماندهی کشاورزی آن را ناتوان ساخته بود؛ در سطح محلی بازیابند.^۲ با توجه به عوامل مذکور، از همان سالهای نخستین اجرای قانون ساماندهی کشاورزی، کاهش سطح تولید کشاورزی به معضلی غیر قابل اجتناب تبدیل شد. همچنین ارتقای سطح زندگی کشاورزان به عنوان هدف جنبی قانون ساماندهی نیز

(۱) Landerbericht, s. 262.

(۲) Ibid, s. 21.

صورت نپذیرفت. بدین ترتیب کشاورز عراقی در چنین شرایط دشوار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از وضعیت و موقعیت مناسبی برخوردار نبوده، برخی تواناییهای او مختل گشته و از خویش و دیگران بیگانه شده است. بازتاب زندگی دشوار کشاورز عراقی و عجز و تسلیم او در برابر ظلم و ستم جامعه را به روشنی می‌توان در اشعار محلی به ویژه «ابوذیه»* و «عتابات»** و نیز در زیارت عتبات مقدسه و برپایی شعایر و آداب و رسوم مذهبی مشاهده کرد.

۳) استقرار و پراکندگی قبایل عرب در عراق

عراق از گذشته تا کنون همواره بستر کهنترین تمدنهای بشری بوده است. کاوشهای باستان‌شناسی از دیرینه‌ترین تمدنهای معروف بشری در پنج هزار سال قبل از میلاد سخن می‌گوید. همچنین آثار باستانی موسوم به «اوروک-ورکاء»*** بر این سخن گواه است که عراق از نخستین سرزمینهای متمدن جهان بوده است. علاوه بر این عراق در حاشیه منطقه بیابانی پهناوری به نام عربستان واقع شده است که قبایل بیابانگرد در شمال و جنوب آن در گردشند و گاهی نیز با مرزهای کشورهای مجاور خویش برخورد می‌کنند. آغاز کوچ قبایل بیابانگرد به عراق بر اساس قدیمیترین منابع معتبر تقریباً به سده دوم قبل از میلاد برمی‌گردد. برخی از قبایل عرب در سال ۱۳۲ قبل از میلاد در منطقه «عرفه»**** مستقر شدند. موج مهاجرت قبایل بیابانگرد، یکی پس از دیگری گاه به شکل تصرف نظامی و یا به جهت سکونت‌گزیدن انجام می‌گرفت و گاه نیز در قالب جریان‌هایی محدود و وابسته به شرایط اقتصادی، جغرافیایی و سیاسی صورت می‌پذیرفت.

* نوعی دو بیته است که در انتهای سه مصراع اول آن، کلمه‌ای هم‌شکل با معانی متفاوت می‌آید. (مترجم)

** نوعی شعر محلی که بیشتر مضمونی گله‌آمیز دارد. (مترجم)

*** اوروک شهری سومری در جنوب عراق که امروزه به ورکا مشهور است. این شهر زادگاه پهلوان مشهور افسانه‌ای

«گلگامش» است. (مترجم)

**** شهر عرفه اکنون در بخش شمالی رود فرات و در جنوب ترکیه واقع شده است.

فتح عراق توسط مسلمانان در سال ۶۳۹م راه را برای ورود قبایل عرب از قبیل «قیس» و «غلب» گشود. قبایل بیابانگرد دیگری نیز پس از فروپاشی تمدن عربی - اسلامی در عراق و سقوط بغداد توسط مغولان در سال ۱۲۵۸م، از مرکز عربستان به سوی عراق کوچ کردند. این روند تا دوران معاصر ادامه داشت. از اواسط قرن نوزدهم، تعداد بیابانگردان عراق رو به کاهش مطلق نهاد. جمعیت عراق در سال ۱۸۶۷م از یک میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. این جمعیت از سه دسته متفاوت تشکیل می‌شد: روستائینان: ۴۱٪؛ کوچ‌نشینان: ۳۵٪؛ شهرنشینان: ۲۴٪. شایان ذکر است که درصد مطلق و نسبی جمعیت کوچ‌نشینان در عراق بین سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۹۴۷م کاهش یافته است. جمعیت مطلق کوچ‌نشینان از نیم میلیون نفر به دویست و پنجاه هزار نفر کاهش یافت که در نسبت به جمعیت کل عراق از ۳۵٪ به ۵٪ تنزل پیدا کرده بود. از طرف دیگر جمعیت روستائینان بین سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۹۳۰م از نیم میلیون به دو میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر رسید که نسبت به جمعیت کوچ‌نشینان بین سالهای ۱۸۶۷ و ۱۹۴۷م از ۴۱٪ به ۶۷٪ افزایش پیدا کرده بود. همچنان که درصد روستائینان نیز از مجموع کل ساکنین عراق از ۴۱٪ به ۶۴٪ می‌رسید. درصد شهرنشینان از سال ۱۸۶۷ تا ۱۹۳۰م همچنان ۲۵٪ از کل جمعیت بود؛ اما از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۷م از ۳۸٪ تا ۴۱٪ رشد داشت. هنگامی که جمعیت کوچ‌نشینان عراق کاهش یافت، جمعیت روستائینان نیز روندی نزولی پیدا کرد. در همین زمان به طور ملموسی بر جمعیت شهرنشینان افزوده می‌شد.^۲

علت کاهش جمعیت کوچ‌نشینان به ویژه در جنوب عراق، ساخت شهرهای زیادی در جنوب طی نیمه دوم قرن نوزدهم بود. شهر «ناصریه» در سال ۱۸۷۰م، شهر «قلعه‌سکر» در سال ۱۸۷۳م و همچنین شهرهای کوت و عماره تأسیس شدند. در ابتدای قرن بیستم نیز دو شهر به نامهای «هاشمیه» و «فیصلیه» احداث گشتند.^۳ ناگزیر باید به

(۱) M.S. Hassan, Bulletin of the oxford Uni. Inst. of. Statistics, vol 20 nr. 4, 1958.

(۲) محمد سلمان حسن، دراسات، ص ۱۷۲ و همچنین التطور الاقتصادي، ص ۵۱.

(۳) عبدالرزاق حسنی، العراق قديماً و حديثاً، ص ۱۲۵.

تلاش‌های قابل توجه حکومت عثمانی و نیز حکومت تحت‌الحمایه انگلستان و حکومت ملی عراق در رابطه با استقرار بیابانگردان اشاره کرد. یکی از اهداف اصلی سیاست داخلی حکومت عراق مخصوصاً در دهه ۱۹۳۰م، از بین بردن همبستگی و وحدت عشایری در تمامی مناطق عراق بود.^۱ در واقع قدرت قبایل بیابانگرد از سه عامل اصلی ریشه می‌گرفت. این عوامل عبارت بودند از:

(۱) ضعف حکومت عثمانی که نتوانست نفوذ و سیطره خود را در تمام مناطق کشور بگستراند.

(۲) آشوب و درگیری‌های پیوسته بیابانگردان.

(۳) شیوع بیماری‌های واگیردار که بسیاری از شهرنشینان را قربانی خود می‌ساخت. طی قرن‌های هجدهم و نوزدهم، درگیری‌های متعدد و خونینی میان این قبایل و حکومت درگرفت. تاریخدان معروف «عباس عزّاوی» نقل می‌کند: قبیله «عَنْزَه» در سال ۱۸۵۲م به کاروان شتری در نزدیکی بغداد یورش برد. آن کاروان تحت حمایت قبیله «عقیل» بود. قبیله عَنْزَه، نهصد شتر از آن را به سرقت برد. آنان پس از چند روز، کاروان دیگری را نیز مورد حمله قرار دادند. حکومت عثمانی در آن زمان نتوانست جلوی این حملات را بگیرد.^۲

جمعیت کوچ‌نشین عراق در سال ۱۹۳۹م، ششصد هزار نفر برآورد می‌شد؛ ولی طبق آمارگیری سال ۱۹۵۷م تعدادشان تنها ۲۲۰ هزار نفر بود. کاهش سیصد و هشتاد هزار نفری که معادل با ۶۳٪ از مجموع کل کوچ‌نشینان در سال ۱۹۳۹م بود،^۳ مسأله حایز اهمیتی نسبت به آینده اجتماعی عراق به شمار می‌رفت. در بررسی مسیر حرکت قبایل بیابانگرد از مرکز عربستان درمی‌یابیم که بیشتر این گروه‌ها از نجد به سمت عراق حرکت کرده، صحرای شام و رود فرات را پشت سر می‌گذاشتند تا رحل اقامت در «جزیره»^{*} بیفکنند. جزیره از نظر جغرافیایی، امتداد طبیعی صحرای شام است که بین دو رود دجله و

(۱) Jamali, Fadil, The new Irak (1934) p. 57.

(۲) عباس عزّاوی، ص ۱۰۶.

(۳) Kassab, s. 34.

* جغرافی‌دانان عرب بر بخش شمالی بین دو رود دجله و فرات نام جزیره نهاده‌اند. (مترجم)

فرات در شمال عراق و جنوب شرقی سوریه قرار داشته و تا شمال بغداد امتداد پیدا می‌کند. البته برخی از قبایل نیز با عبور از دجله به سمت شرق رفته، راه منطقه «دیالی» را در پیش گرفتند.^۱

استقرار و سکونت قبایل کوچ‌نشین در عراق از ابتدای قرن بیستم به صورت یک فرایند مستمر در آمده بود. این فرایند در راستای منافع حکومت مرکزی قرار گرفت و به نفع خود قبایل تمام نشد. حکومت توانست از طریق تحمیل مالیات و سلطه سیاسی بر قبایل، از آن بهره اقتصادی برد. این قبایل که در اثر عوامل متعددی، وطن اصلی خود را رها کرده بودند، نتوانستند با یافتن چراگاه‌های سرسبز و بازارهای مناسب، وضعیت خود را بهبود دهند. امروزه در عراق سه قبیله بزرگ وجود دارد که چندی پیش از عربستان کوچ کرده و رحل اقامت در جزیره افکنده‌اند. این قبایل عبارتند از: تمیم، شمّر و غنزه. عوامل جغرافیایی و شرایط اقتصادی گوناگونی در ارتباط با وضعیت هر کدام از این قبیله‌ها موجب مهاجرت آنها می‌شد؛ عواملی همچون: جستجوی چراگاه‌های تازه برای گله‌ها به ویژه در سالهای خشکسالی؛ جستجو برای یافتن بازارهای مصرف نزدیک و انگیزه‌های قبیله‌ای - سیاسی^۲ از جمله درگیری با جنبش وهابیت و تنش میان قبایل شمّر و...

عشیره تمیم اولین قبیله‌ای بود که در اواسط قرن هجدهم در عراق مستقر شد. این عشیره با پرورش دام در دشتهای مرتفع نجد امرار معاش می‌کرد.^۳ نسب عشیره تمیم به قبیله «تمیم بزرگ نجد» بازمی‌گردد. سه تیره از این قبیله به عراق سرازیر شدند و در منطقه شمالی عراق در نیزارهای عَقْرَقوف، دجیل و بَلَدروز اسکان یافتند.^۴ مردم تمیم از نیمه دوم قرن هجدهم تا اوایل قرن نوزدهم با پیروی از قبیله شمّر در شمال جزیره ساکن شدند. شمّر در اواخر قرن هفدهم از ارتفاعات مرکزی نجد کوچ کرده و به ناچار مسیر خود را به سمت شمال شرقی تغییر داده بود. درگیری با وهابیان، علت اصلی مهاجرت شمّر از بلندیهای نجد به شمار می‌رفت. وهابیان در سال ۱۷۹۱ م کوه شمّر را تصرف کرده، آنان را

(۱) Oppenheimer, Die Beduinen.

(۲) Stèin, L. s. 15.

(۳) Jamali, p. 121.

(۴) Oppenheimer, 8d III, s. 78.

مجبور به ترک سرزمین خود کردند.^۱ محور درگیری میان وهابیان و قبیله شمّر را چراگاهها و منابع آبی تشکیل می‌داد. قبیله شمّر پس از چندین درگیری خونین مجبور شد مزاحم قبیله عنزه شده، ایشان را از سرزمین خود بیرون براند. بالاخره شمّر بر عنزه پیروز شد و آنان را به حوزه شمالی رود فرات عقب راند. بدین ترتیب عنزه در صحرای شام سکنی گزید. حال آن که شمّر از فرات عبور کرد و در بخش شمالی جزیره مستقر شد.

قبایل شمّر به دو تیره اصلی تقسیم می‌شوند: «شمّر جربه» و «شمّر طوقه». شمّر جربه نیز به هفده عشیره تقسیم می‌گردد که در عراق ساکنند. اما شمّر طوقه مدتها پیش در عراق ساکن شده و از قبایل بدوی خالص به شمار نمی‌رفتند. بیشتر افراد آن به کشاورزی در بخش مرکزی رود دجله می‌پردازند. جزیره که بین دجله و فرات واقع شده، از شمال به بغداد منتهی می‌گردد و منطقه‌ای شبه بیابانی است که امتداد صحرای شام محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که تنها رود فرات میان آن دو فاصله انداخته است. چندین دره، چشمه و برکه در جزیره وجود دارد. یکی از بزرگترین دره‌های این منطقه، «حَبَانِيَه» نام دارد.

گروه‌های دیگری نیز در آن زمان از رود فرات و همچنین رود دجله گذشتند و کم‌کم در روستاهای کوچکی سکنی گزیدند. عشیره شمّر که شاخه‌ای از قبیله بزرگ شمّر است به شرق دجله رفته و در سواحل شرقی دجله، نزدیک ابریز رود «دیالی» از شمال شهر کوت تا جنوب شهر بغداد مستقر شد.^۲ شاخه‌هایی از قبیله عنزه - که از بزرگترین و قدیمیترین قبایل عرب بوده و گذشته‌اش به قبل از اسلام باز می‌گردد - طی قرون اخیر در صحرای شام پراکنده شدند. بسیاری از آنان در دره «رافدین» سکونت گزیدند و پس از مدت کوتاهی جزء بزرگترین قبایل عرب در شمال عراق گشتند. جالب آن که آنان در تابستانها با دامهای خویش در زمینهای عراق به گردش پرداخته و در زمستانها به سرزمین قدیمی خود در مرکز عربستان باز می‌گشتند. حکومت عراق تا مدت کوتاهی به آنان باج می‌پرداخت تا به کاروانهای تجاری و ماشینهایی که از قلمرو ایشان می‌گذرند،

(۱) Oppenheimer, 8d I, s. 134.

(۲) Ibid, s. 133.

تجاوز نکنند.^۱

قبایل عَنزَه بین صحرای غربی - مرکزی عراق و مجرای رود فرات در حرکت بودند.^۲ بعضی از تیره‌های قبیله عَنزَه در پایان موسم باران (ماه آوریل) در دره «حوران» نزدیک «رطبَه» گردهم می‌آمدند. عشایر عَنزَه در فصل تابستان تا سواحل رود فرات پیش رفته و کاروانهای بزرگی از شتر برای خرید و فروش برخی لوازم اساسی به حله، کربلا و دیوانیه روانه می‌ساختند.^۳ تعداد دیگری از عشایر نیز در مرکز عراق در گردش هستند. آنان از مدتها پیش از فرات عبور کرده‌اند. از آنجا که بخش مرکزی فرات در کنار صحرا واقع شده است، لذا دومین دروازه ورودی عراق برای قبایل بادیه‌نشین به شمار می‌رود. این قبایل بسی پیش‌تر از قبایل شمّر از فرات عبور کرده و در جزیره ساکن شده‌اند. قبایل نیمه بیابانگرد متعددی طی قرن نوزدهم در بخش مرکزی فرات به گردش می‌پرداختند. آنان بعدها در دو طرف بخش جنوبی رود دجله ساکن شدند. عامل این مسأله، جاذبه‌های متعدد این منطقه از قبیل وجود آب کشاورزی، حاصلخیزی و وسعت زمینهای آن می‌باشد.

بخشی از قبیله «جبور» طی قرن نوزدهم از منطقه شمالی فرات به منطقه شمالی دجله نقل مکان کردند. بخشی از قبیله «عبید» و چندین قبیله کوچک نیز همزمان به شمال دجله روی آوردند و پس از مدت کوتاهی به کشاورزانی یکجانشین یا اقوامی نیمه بیابانگرد تحول یافتند.^۴

۱۴) استقرار بیابانگردان و روی آوردن به کشاورزی

شیوه زندگی و سبک تولیدی قبایل شمّر، تمیم و ... بعد از سکونت در عراق با شیوه و

(۱) متی عقراوی، العراق الحدیث، ص ۲۵۵.

(۲) قبایل عَنزَه در عراق به عشایر ذیل تقسیم می‌شوند: عمارات، بجایده، دحماشه، حسینی، حلبان، مطارفه، سلحه، شملان، سلیمات، صقور. در صحرای شام نیز عشایر روالا پراکنده‌اند. (قصاب، ص ۳۵)

(۳) علی وردی، دراسته، ص ۱۴۸ و همچنین قصاب، همان، ص ۵۵.

(۴) Oppenheimer III. s. 205.

سبک رایج در جوامع بادیه‌نشین، تفاوت یافت. سبب این امر، به تلاشهای حکومت عثمانی به ویژه از زمان روی کار آمدن «مدحت پاشا» بین سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۱م برمی‌گردد. او در راهنمایی و تشویق قبایل شمر به کشاورزی، تلاشهای فراوانی انجام داد. از آن پس برخی از تیره‌های شمر به زراعت روی آورده و از پرداختن به جنگ و تجاوز دست کشیدند.^۱

تلاشهای حکومت عثمانی در اسکان دیگر قبایل کوچ‌نشین و جهت‌دهی آنان به سمت تولیدات کشاورزی با شکست مواجه شد. اما قبایل شمر پس از جنگ جهانی اول به کشاورزی گرویدند و طولی نکشید که رؤسای قبیله، مالک زمینهای کشاورزی شده، به زندگی یکجانشینی روی آوردند.^۲ در دهه ۱۹۲۰م، حکومت به اقدامات اجرایی گوناگونی در راستای تضعیف نیروی قبایل دست زد. این اقدامات در موارد زیر تمرکز یافته بود: جلوگیری از غارت و تاراج؛ ممنوعیت باج‌گیری از قبایل ضعیف؛ ممنوعیت تجارت بردگان. اما حکومت تحت الحمایه انگلستان در عراق به جهت تحمیل سلطه خویش بر رؤسای عشایر به برخی از ایشان امتیازاتی داده و آنان را پشتیبانی کرد.^۳

هر چند رؤسای عشایر شمر در جنگ جهانی اول بر ضد انگلستان موضع‌گیری کرده بودند؛ ولی تحت تأثیر سیاست استعماری و پنهانی انگلستان به سرعت مواضع خود را تغییر دادند. این تغییر موضع به بزرگ عشایر شمر، «عجیل یاور» امکان داد که با پذیرش مسؤلیت نگهبانی از چاهها و لوله‌های نفت در شمال عراق و نیز تأمین کارگران مورد نیاز جهت ساخت خط آهن بغداد - برلین، سلطه و نفوذ وسیعی پیدا کند. بدین ترتیب وی به مبالغ هنگفتی دست یافت. علاوه بر این، مقرری ماهیانه‌ای نیز معادل صد و پنجاه دینار از حکومت دریافت می‌کرد. حکومت عراق در سال ۱۹۳۲م امکانات لازم را برای ثبت اراضی قبیله به نام رؤسای عشایر شمر فراهم کرد تا زمینهایی را که پیش از این، اموال عمومی قبیله به شمار می‌رفت، به عنوان املاک شخصی و به نام خود ثبت

(۱) متی عقراوی، ص ۲۵۵.

(۲) علی وردی، دراسته، ص ۱۴۹.

(۳) Stein, s. 102.

کنند؛ البته مشروط به این که برای پیاده کردن سیاستهای حکومت آمادگی خود را اعلام نمایند. بدین شکل بزرگ عشایر شمر و خانواده‌اش در مدت کوتاهی از زمینداران بزرگ شدند. همچنین وی بعدها، به سلک نمایندگی در مجلس نمایندگان عراق درآمد.^۱ عشایر شمر از سال ۱۹۵۶م به شکل منظم و براساس برنامه مشخصی اسکان یافتند. حکومت به طور کلی پس از اندازه‌گیری زمینهای کشاورزی در صدد اسکان قبایل بیابانگرد بود؛ هرچند برخی از آنها همچنان نیمه بیابانگرد باقی ماندند. شاخه‌هایی از قبیله «عبید» و قبیله «دلیم» نیز اسکان یافتند. هدف حکومت از این کار، مستقر کردن کوچ‌نشینان در روستاها و پرداختن به کشاورزی بود که براساس طرحی ثابت و مشخص و به موجب قانون شماره ۴۳ سال ۱۹۵۱م صورت می‌پذیرفت. همچنین حکومت با اجرای این طرح به دنبال ایجاد مزارع کوچکی در زمینهای دولتی بود که میان خانواده‌های کشاورزان توزیع شود. اقدامات دیگری نیز در جهت تقویت اقتصاد ملی، ایجاد روستاها و تحت کشت بردن زمینهای جدید انجام گرفته بود.

در بهار ۱۹۶۲م روستاهایی جهت کشاورزی در شمال جزیره برای سکونت قبیله شمر احداث شد. بخشی از این قبایل در آنجا ساکن شده به کشاورزی روی آوردند. در عین حال بخشی دیگر همچنان نیمه بیابانگرد باقی ماندند. بدین وسیله حدود ۲۰٪ از افراد قبیله شمر به کار در بخش کشاورزی مشغول شدند و تا امروز نیز چنین وضعیتی دارند.^۲ روستاهای متعددی در منطقه کوه «سنجار» وجود دارد که از شمال تا مرزهای سوریه و از جنوب تا منطقه «حضر» و نیز بین کوه سنجار و شهر موصل امتداد دارند. بیشتر آنها در دهه پنجاه قرن بیستم احداث شده‌اند. همچنین برخی زمینهای کوچک کشاورزی نیز وجود دارد که توسط برخی از رؤسای رده‌پایین عشایر شمر مورد کشت قرار می‌گیرد. این مزارع از قطعه زمینهای کوچکی تشکیل شده‌اند که در سال ۱۹۵۵م مجموع آنها حدود ۲۸ مزرعه معادل ۱۰۵۸۵۸ هکتار برآورد شده بود. این مقدار ۱۲/۷٪ از

^۱ Ibid, s. 103, 105.

^۲ Oppenheimer I, s. 150.

مساحت جزیره را در بر می‌گرفت.^۱

یکجانشینان جدید قبیله شمّر در اثر کم اطلاعی از کشاورزی و نیز کمبود سرمایه جهت خرید بذر و بکارگیری ماشین‌آلات کشاورزی ناچار شدند به صورت گسترده‌ای به استخدام رؤسای عشایر درآیند. آنان کمکهای متعددی به این کشاورزان ارائه می‌دادند. اما بهره‌های فراوانی نیز از آنها گرفته، آنان را همواره وابسته و محتاج خویش قرار می‌دادند. لذا مالکیت زمینهای کشاورزی نیز به تدریج به ایشان واگذار شد. مالکین اصلی نیز به کارگرانی رعیت در زمینهای خود تبدیل شدند که از دسترنج خود چیزی جز ۱۰٪ الی ۳۵٪ عایدشان نمی‌شد.^۲ وزارت اصلاح کشاورزی در سال ۱۹۶۴م طی آمار رسمی اعلام نمود که زمینهای متعلق به کشاورزان خرده‌مالک به نام رؤسای عشایر شمّر ثبت شده است. مجموع این زمینها به ۳۲۰،۶۶۹ هکتار می‌رسید.^۳

یکجانشینان شمّر به صورت مجموعه‌هایی قبیله‌ای در روستاهایی کوچک نزدیک چاههای آرتزین زندگی می‌کردند. آب مورد نیاز کشاورزی به هنگام کاهش نزولات آسمانی از این چاهها تأمین می‌شد. کشاورزان معمولاً در کشت این زمینها در مرحله نخست به خود متکی بودند. آنان برای تأمین آب آشامیدنی و نیز آب زراعی کشتزارها و باغها، چاههای عمیقی در هر روستا حفر می‌کردند. البته برای نصب پمپ آب از پیمانکاران شهری نیز مدد می‌جستند.^۴ شمّریهای یکجانشین از آن تاریخ به «شمّر الفلایح: شمّریهای کشاورز» معروف شدند و بدین وسیله به راحتی از بادیه‌نشینان قابل تشخیص بودند.^۵

اسکان قبیله تمیم برخلاف قبیله شمّر به طور کامل و به سرعت انجام پذیرفت. آنان امروزه در شهرها و روستاها زندگی می‌کنند و به کشاورزی و تجارت و شغل‌های دیگر مشغولند. بعضی از رؤسای آنان جزو زمینداران بزرگ، بازرگانان و یا پیمانکاران شده‌اند.

(۱) Kassab, s. 79.

(۲) Ibid, s. 50.

(۳) Stein, s. 107.

(۴) Kassab, s. 79.

(۵) Stein, s. 110.

برخی دیگر نیز همچنان در صدد حفظ موقعیت اجتماعی خود در میان قبایل عرب بوده، هنوز تعدادی شتر را در ملکیت خود باقی گذاشته‌اند. افراد قبیله تمیم از اوایل قرن بیستم تدریجاً به کشاورزی روی آوردند و به کشاورزانی خرده‌مالک یا کشاورزانی کارمزد تبدیل شدند. همچنین به پرورش گوسفند و دیگر چهارپایان پرداختند. انگلسیه‌ها برای آنها چندین روستای کوچک بین بغداد و بخش شرقی فرات احداث کرده و پنج کانال برای آبیاری زمینهای آن منطقه حفر کردند. آب این کانالها توسط رود فرات تأمین می‌شد. هدف از این اقدامات، تأمین حبوبات برای ارتش انگلستان بود.^۱ جایگاه قبیله تمیم پس از یکجانشینی و روی آوردن به کشاورزی در نگاه قبایل کوچ‌نشین سقوط کرد. آنان قبیله تمیم را «شاویه» یعنی جمع‌کنندگان هیزم نامیدند.*

افراد قبیله تمیم پس از روی آوردن به کشاورزی، ابتدا به کشت حبوبات پرداختند. سپس به تدریج کشت سبزیجات را در پیش گرفتند. چه بسا سایر قبایل کوچ‌نشین نیز پس از اسکان در عراق همین روش را در پیش گرفته باشند. قبایل عرب نخست به پرورش شتر می‌پرداختند، اما دیر یا زود به پرورش دیگر چهارپایان نیز مشغول می‌شدند و پس از یکجانشینی به کشت سبزیجات و پرورش الاغ روی می‌آوردند و پس از چندی کشت جو، ذرت، برنج و... را نیز آغاز می‌کردند. در جنوب مخصوصاً در نیزارها، برخی از قبایل به تربیت گاو میش و برخی صنایع دستی مشغول بودند. این نکته نیز قابل توجه است که اگر قبیله‌ای از قبایل عرب به کشاورزی روی آورد و در منطقه‌ای سکونت گزیده، حرفه ویژه‌ای اتخاذ کند، از موقعیت اجتماعی او در نگاه قبایل بادیه‌نشین خالص کاسته خواهد شد. چرا که بادیه‌نشینان، حرفه و صنعت و هرکسی که روزی خود را با کدیمین و عرق جبین به دست آورد، حقیر می‌شمارند. همچنین کار و زحمت با ارزش‌ها و عادات

(۱) Kassab, s. 113.

* بدو (بادیه‌نشین) و بدو (بادیه‌نشین) از بادیه (بیابان) مشتق شده‌اند. بادیه‌نشین، نوعی سبک تولید دامی است که بر کوچ و گردش از مکانی به مکان دیگر به دنبال علوفه و باران استوار است. همچنین بر پرورش شتر و اسب نیز تکیه دارد. قبایل بدوی به سه بخش تقسیم می‌شوند.
الف) عرب بدو: بیابانگردان خالصی هستند که به پرورش شتر اهتمام می‌ورزند.
ب) عرب الدار: نیمه‌بیابانگردانی هستند که در کنار پرورش شتر و اسب، به پرورش دامهای دیگر نیز می‌پردازند.
ج) شاویه: نیمه بیابانگردانی هستند که بادیه را ترک گفته، به جمع‌آوری هیزم و پرورش الاغ روی آورده‌اند.

بادیه‌نشینی همچون شجاعت، جوانمردی و از خودگذشتگی سازگار نیست. براساس ارزشهای بدوی، شهرنشینان و روستاییان روزی خود را نه با شمشیر و زور بازو، که با حرفه‌های دستی خود به دست می‌آورند. از این رو بادیه‌نشینان، آنان را افرادی ضعیف و فرومایه می‌پندارند.^۱

سکونت و استقرار بادیه‌نشینان به جزیره محدود نشد؛ بلکه قبایل دیگری نیز در مناطق مختلفی از عراق سکونت گزیدند. چند قبیله بیابانگرد در «حسایب» واقع در منطقه فرات مرکزی و نیز در «حدیثه» و «عانه» مستقر شدند. اغلب این افراد از قبیله «دلیم» بودند. آنان به اختیار خویش از اوایل قرن نوزدهم در این مناطق ساکن شدند و به کشت انبوه و پرورش دامهای گوناگون پرداختند. همچنین مجتمعهای کشاورزی جدیدی تأسیس شد که از بغداد تا رود فرات امتداد پیدا می‌کرد. اولین مجتمع جدید توسط قوای انگلیسی بلافاصله پس از جنگ جهانی اول ساخته شد. قبایل دلیم و بنی تمیم در این منطقه ساکن شدند. سیستم آبیاری توسط کانالهای فرات، آنان را در آبادانی منطقه یاری می‌رساند. این سیستم، امکان کشت انبوه و متنوع را برای کشاورزان فراهم کرد و آنان را به خرده‌مالکانی تبدیل نمود که از سطح زندگی نسبتاً خوبی برخوردار بودند.^۲ در سال ۱۹۵۶م مجتمع جدیدی در منطقه «مسیب الکبیر» واقع در ۸۱ کیلومتری جنوب بغداد تأسیس شد. بیشتر ساکنین این منطقه را قبیله «زبید» تشکیل می‌دادند که توسط حکومت عراق مستقر شده بودند. وجود کانال مسیب الکبیر که از رود فرات سرچشمه می‌گرفت عامل مؤثری در استقرار آنان بود.^۳

در جنوب عراق نیز تعداد کوچ‌نشینان نسبتاً زیاد بوده و همانند این روند اسکانی در آنجا نیز انجام پذیرفت. برخی از قبایل کوچ‌نشین در اواسط قرن نوزدهم به تغییر سبک زندگی و شیوه تولید دامی روی آورده و به کشاورزی و دامداری پرداختند. بخشی از آنان به تولید دام مشغول گشته و بخشی دیگر به صورت کشاورزانی کارمزد در خدمت مالکین

۱) علی وردی، دراسة، ص ۶۲.

۲) Kassab, s. 113.

۳) ابراهیم حیدری، البدو و البداوة، ص ۲۱-۲۲.

زمین درآمدند. ولی بقیه همچنان بیابانگرد یا نیمه بیابانگرد باقی مانده و به گردش میان صحرا و زمینهای کشاورزی عراق پرداختند.

سبک دیگری از دامداری کوهستانی در منطقه شرقی رود دجله رواج داشت. قبایل دامدار در پایان هر بهار به سمت شرق حرکت کرده، داخل زمینهای ایران می‌شدند و نزدیک به هفت ماه برای چراندن دامهای خود بر ساحل شرقی بخش جنوبی رود دجله اقامت می‌کردند. در همین وقت، عشایر «بنی لام» و «کعب» مرزهای ایران را از حوالی ۷۰ کیلومتری شرق کوت گذرانده بودند. عشایر دیگری نیز نظیر «عزه» و «بوزید» به چراگاههای طبیعی در کناره‌های شرقی نیزارهای عراق کوچ می‌کردند. آنان تقریباً در اواخر پاییز، حرکت به سوی شمال را از سمت شرق شهر «عماره» آغاز می‌نمودند تا بار دیگر در اواسط بهار به سرزمینهای خود باز گردند. هر از چندگاهی نیز برخی عشایر ایرانی همچون «سنجاییه» برای چراندن گله‌های خود در فصل بهار وارد عراق مخصوصاً منطقه دیالی می‌شدند.^۱

در جنوب غربی رود فرات همچنان قبایل عرب به صورت نیمه بیابانگرد در مجتمعهای جدیدی پیرامون دریاچه نجف زندگی می‌کنند. آنان در خانه‌های گلی به سر می‌برند و به کشاورزی و دامداری مشغولند. گروههای کوچکی از آنان نیز در ابتدای موسم باران به همراه دامهای خود به چراگاههای صحرای غربی کوچ می‌کنند و در اواخر همین فصل بار دیگر به مجتمعهای خود بازمی‌گردند تا چهارپایانشان از باقیمانده دروی محصولات کشاورزی تغذیه کنند. غالباً این نیمه کوچ‌نشینان، مالک دامهایشان نیستند، بلکه دامهای دیگران را به عنوان چوپان در مقابل مزد مشخصی به چرا می‌برند. چوپان‌ها در برابر چهارپایانی که به امانت نزدشان گذاشته می‌شود، مزدی معادل ۴٪ دریافت می‌کنند. یعنی از هر پنجاه شتر، صاحب دو شتر می‌شوند. هنگامی که گله‌های دام وارد مرزهای کشورهای عرب همسایه مانند عربستان می‌شوند، از چوپانان مالیات گمرگی گرفته می‌شود که در گذشته بدان «خاوه» می‌گفتند. این مالیات به طور دقیقی مشخص نشده بود؛ بدین شکل که چادری برپا می‌شد و از هر تعداد گوسفندی که در آن جای

می‌گرفت، دو رأس برداشته می‌شد.^۱

عشایر دیگری نیز وجود دارند که در ابتدای موسم باران به چراگاههای غربی کوچ می‌کنند و در فصل تابستان به سواحل غربی رود فرات برگشته و در همانجا چادرهای خود را برپا می‌کنند. بخش دیگری از آنان در جستجوی کار به روستاهای جنوب می‌روند. در آنجا کارهای موسمی مانند انتقال حبوبات و برنج به شهرهای نزدیک به وفور یافت می‌شود. آنان در فصل درو، حبوبات و برنج را به بازارهای مرکزی در «حیره» و «ابو صخیر» انتقال داده، از آنجا به شهرها و روستاهای جنوب می‌برند.^۲

۵) عشایر عراقی و آداب و رسوم مذهبی

قبایل عرب با رویگردانی از شیوه تولید بدوی به شیوه تولید مدنی روی آوردند. آنان سابقاً در پی باران و علوفه به کوچ و نقل و انتقال از جایی به جای دیگر می‌پرداختند. اما اکنون در روستاها مستقر گشته و روابط جدید اقتصادی و اجتماعی بنا نهاده‌اند. این روابط جدید موجب تحولات مهمی در سبک زندگی قبایل شده است؛ روش کار، تفکر و نیز ارزشهای دینی و آداب و رسوم اجتماعی ایشان به کلی دگرگون شده است. در حقیقت این‌گونه تغییرات اجتماعی تنها در ابعاد مادی حیات محدود نمی‌شود؛ بلکه در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، دینی و فرهنگی نیز تأثیرگذار است. معروف است که بسیاری از قبایل و تیره‌های دامدار که یکجانشین شده و به کشاورزی روی آورده بودند، از این تغییرات بنیادین اثر پذیرفته، به تدریج بسیاری از ویژگیها، ارزشها و رسوم خود را از دست دادند. علاوه بر این، شیوه تولید دامی بر پایه کوچ و انتقال از جایی به جای دیگر را نیز رها کردند.

این‌گونه تغییرات بنیادین در کتاب دیگری از مؤلف به تفصیل مورد بحث قرار

۱) عدنان رشید ابوریحه، الاستيطان فی منطقة منخفض النجف، بغداد، ۱۹۷۵ م، ص ۳۰۳.

۲) ابراهیم حیدری، البدو و البداوة، ص ۲۳.

گرفته‌اند.^۱ آن مباحث، توجه دکتر فرهاد از اساتید علوم سیاسی دانشگاه آزاد برلین را به خود جلب کرد.^۲ او در بررسی رابطه دین و سیاست در جامعه عربی به طرح این پرسش پرداخت که چه رابطه‌ای بین مهاجرت قبایل عرب از صحرا و سکونت آنان در جنوب عراق با گرویدن آنان به تشیع وجود دارد؟ وی در ادامه می‌نویسد: نمونه‌های آقای حیدری در اثبات نظریه خود، تحلیلی کافی برای پاسخ به این سؤال ارائه نمی‌دهند که چرا زندگی یکجانشینی منجر به روی آوردن به مذهب تشیع می‌شود.^۳ هر چند سؤال مطرح شده توسط دکتر فرهاد مهم و قابل توجه است ولی سؤال باید به این شکل مطرح می‌شد: چه عواملی یاری داد تا بسیاری از عشایر سنی عراق، پس از سکونت و روی آوردن به کشاورزی در جنوب و مرکز عراق به تشیع بگروند؟ اگر چه در آن کتاب، زمینه توضیح و تحلیل کافی در مورد این عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی و... فراهم نبود؛ ولی به مهمترین عوامل مؤثر اشاره شد؛ از قبیل: سستی ایمان در میان بادیه‌نشینان و عدم پایبندی به آداب و رسوم؛ قوت یا ضعف ارتباط قبایل با صحرا؛ اصطکاک با دیگر قبایل یکجانشین؛ تأثیرپذیری از شهرهای مذهبی به ویژه نجف و کربلا؛ نقش فرهنگی مرجعیت دینی در منطقه فرات مرکزی؛ اهمیت شعایر، آداب و رسوم شیعی و ...^۴ در این فصل به بررسی نسبتاً مفصل این عوامل پرداخته می‌شود و به تغییرات پیش آمده برای قبایل مستقر در جزیره (بخش شمالی عراق) و قبایل کشاورز استقرار یافته در مرکز و جنوب عراق - به ویژه منطقه فرات مرکزی - نیز اشاره خواهد شد. همچنین روشن می‌شود که چرا و چگونه این قبایل از تفکر شیعی و مخصوصاً مراسم عزاداری حسینی تأثیر پذیرفتند ولی قبایل شمالی عراق تا این حد تحت تأثیر قرار نگرفتند؟

قبایل عرب در پی مهاجرت از صحرای غربی به عراق و روی آوردن به کشاورزی، تغییر و تحولات مهمی در شیوه زندگیشان رخ داد. به دنبال این تغییرات، روابط اجتماعی،

(۱) این کتاب در سال ۱۹۷۵م به زبان آلمانی منتشر شده است: Ibrahim Al-Haidari, Ibid, s. 100-104.

(۲) فرهاد ابراهیم، الطائفة و السياسة فی العالم العربی - نموذج الشیعة فی العراق، ترجمه از زبان آلمانی، انتشارات مدبولی، قاهره، ۱۹۹۶م، ص ۴۶.

(۳) فرهاد ابراهیم، همان، ص ۴۶.

(۴) Ibrahim Al-Haidari, Ibid, s. 102.

اقتصادی و مذهبی آنان نیز به تدریج رو به دگرگونی نهاد. نخست ابعاد مادی در شیوه زندگی آنها تحول یافت؛ به گونه‌ای که دامپرووری به تدریج از اهمیت افتاد. از توجه به شتر کاسته شد و کارآییهای اسب از بین رفت. اسب در گذشته برای آنها هم به عنوان وسیله حمل و نقل و هم به عنوان مرکب جنگ و غارت بود؛ ولی از آن پس، وسایل نقلیه جدید به جای اسب نشست و جنگ و تجاوز نیز با روی آوردن به کشاورزی و نیز قدرت یافتن دولت مرکزی و وسعت دامنه آن تا روستاها و مناطق عشایری، به فراموشی سپرده شد.^۱ تغییراتی که در زمینه ابعاد مادی تمدن رخ داد، شکلها و رنگهای مختلفی به خود گرفت. کوچ‌نشینانی که ساکن شده و به آداب مدنیت گرایش پیدا کرده بودند، به کشاورزی می‌پرداختند و در روستاها و مجتمعهای کوچک و در خانه‌های گلی یا آجری زندگی می‌کردند. از آن پس آنان در زندگی روزمره خود از ابزار و آلات کشاورزی، وسایل خانگی، لباسهای جدید و وسایل نقلیه سریع استفاده می‌کردند. بدین ترتیب روابط اجتماعی جدیدی میان آنها و روستاییان برقرار گردید. در همین زمان آنان تحت تأثیر آداب و رسوم روستایی و نیز اعتقادات و شعایر و سنتهای مذهبی آنان قرار گرفتند.

تحولات عمیق در شیوه زندگی جدید و روابط نوین اجتماعی و اقتصادی موجب پیدایش مشکلات و دشواریهایی شد که در گذشته با آن آشنایی نداشتند. شیوه نوین زندگی و روابط جدید اجتماعی با بسیاری از مبانی و ارزشهای رایج در صحرا به شدت ناسازگار بود. این جریان، قبایل کوچ‌نشین را دچار ناهمگونیهای عمیق اجتماعی و ارزشی ساخت. بنابر یکی از سنتهای مشهور بادیه‌نشینان، اگر مردی به رفتار همسرش مشکوک می‌شد، او را فوراً به قتل می‌رساند. ولی در بادیه به ندرت مردی به همسرش شک می‌کرد؛ چرا که امکان تماس زن بدوی با مردی بیگانه بسیار کم اتفاق می‌افتاد. اما زن روستایی در اثر فروش محصولات کشاورزی در بازار ممکن است گاهی در معرض برخوردهای غیر اخلاقی قرار گیرد. در واقع پس از گرایش بیابانگردان به یکجانشینی و کشاورزی و پرورش دام و طیور، این گونه فشارها بر زنان افزوده شد. یک بیابانگرد معمولاً فروش فرآورده‌های دام و طیور را کاری زشت و ناپسند برای زنان می‌داند، زیرا زنی که برای فروش این

محصولات به بازار می‌رود، احیاناً در معرض اعمال مغایر با شرف و عفت قرار می‌گیرد و یا مجبور بدین اعمال می‌گردد. گاهی نیز به اشتباه مورد تهمت واقع می‌شود. برخی از زنان روستایی در اثر این گونه موارد ناچار می‌شوند خانه و روستای خود را ترک کرده و در یکی از شهرهای بزرگ ساکن شوند. با این حال هر گاه یکی از افراد خانواده به مکان آنها پی ببرد، فوراً به منظور «فنگ‌زدایی» اقدام به قتل آنها می‌کند. زنی که در معرض تهمت قرار می‌گیرد ناچار است برای فرار از قتل به شهرهای بزرگ و کار در خانه‌ها روی آورد. گاهی نیز شرایط موجود، او را به روسپیگری وادار می‌سازد. در حقیقت تعداد نه چندان اندکی از زنان بدکاره اصالتاً روستایی هستند.^۱

برخی معضلات اقتصادی نیز علاوه بر آن گونه مشکلات اجتماعی و اخلاقی به دنبال روابط جدید کاری برای بدویان یکجانشین پدید می‌آید. آنان معمولاً با این گونه روابط آشنایی نداشته و به آن عادت نکرده‌اند. لذا طولی نمی‌کشد که آنان در معرض استثمار زمین‌داران بزرگ قرار می‌گیرند. مشکلات بهداشتی نیز در این میان حایز اهمیت است. بیماریهای رایج در شهرها و روستاها به ندرت در صحرا و بادیه مشاهده می‌شود. زیرا قبایل بیابانگرد همواره در حال کوچ بوده و دائماً از جایی به جای دیگر منتقل می‌شوند. زمین و شنهای صحرا نیز پاکیزه بوده و به وسیله حرارت خورشید ضد عفونی می‌شوند. از این رو به ندرت در صحرا بیماری و آلودگی زیست‌محیطی یافت می‌گردد. بیابانگردان پس از سکونت در روستاها شیوه جدید نظافتی را نیاموخته و به نظافت بدن، غذا، خانه و روستای خود اهمیت چندانی نمی‌دهند. آداب بهداشتی در صحرا هرگز با زندگی روستایی - که زاینده بیماریهای گوناگون است - سازگار نیست. لذا روستائینان دائماً در معرض بیماریهای گوناگون و اگیردار هستند.^۲

علاوه بر این مشکلات، بیابانگردان یکجانشین باید به جای عرف عشایری از قوانین حکومتی اطاعت می‌کردند. این امر موجب شد اعتماد و احترام آنها به قوانین مدنی سلب شود. از جهت دیگر نیز تحت فشار کارمندان اداری و مأموران مالیات قرار

(۱) Al-Haidari, Soziologie, s. 101-102.

(۲) محمد توفیق حسن، نه‌ایة الاقطاع فی العراق، بیروت، ۱۹۵۸م، ص ۵۰.

داشتند. همچنین آنان پس از تصویب قانون همگانی نظام وظیفه در سال ۱۹۵۵م به خدمت سربازی فراخوانده شدند. از جانب رؤسای قدیمی خویش نیز تحت فشارهای گوناگونی قرار داشتند. این رؤسا که اکنون به زمیندارانی بزرگ تبدیل شده بودند، افراد قبیله خویش را استثمار می‌کردند؛ حال آن که پیش از این، هم‌طراز آنان بودند.

مجموع شرایط جدید اجتماعی و اقتصادی بر دوش بدویان یکجانشین سنگینی کرده و آنان را در انتظار نجات‌بخشی از سنگینی دردها و مشکلات قرار می‌داد. به ویژه کشاورزان ساده‌ای که راهی برای رهایی از این اوضاع دردناک نمی‌یافتند و امکان حل مشکلات با اهرم‌های اجتماعی و سنتی برای آنها فراهم نبود. در چنین اوضاع و شرایطی، آیین تشیع با شعایر و آداب و ارزشهای معنوی خود به روحیه بیابانگردان نزدیکی بیشتری پیدا می‌کند. مذهب تشیع به آنان امید و آرامش می‌بخشد و در حل برخی مشکلات اجتماعی و روانی و مقابله با دشواریهای زندگی به آنان یاری می‌رساند و نیز برای ابراز احساسات سرکوب شده آنان راهی می‌گشاید.

این واقعیت مهم اجتماعی قابل انکار نیست که بیابانگردان به آداب و شعایر مذهبی چندان پایبندی ندارند. این نظر مورد تأیید بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران است که زندگی بدوی را مورد مطالعه قرار داده و درباره آن نگاشته‌اند. «اُپنهایمر» از بزرگترین خاورشناسان آلمانی که سالهای متمادی در میان بیابانگردان زیسته و در این مورد مطالعات تخصصی انجام داده است و نیز بیشتر دانشمندانی که در مورد تمدن بدوی مطالعاتی داشته‌اند، بر این نکته اتفاق نظر دارند که بادیه‌نشینان در واقع بسیار کم به دستورات و تکالیف و نیز آداب و شعایر دینی اهتمام می‌ورزند.^۱ «فیلیپ» در این خصوص مهمترین ویژگی بارز بادیه‌نشینان را عدم نفوذ دین به شکل عمیق در روح و روانشان بیان می‌کند.^۲ دانشمندان دیگری نیز گفته‌اند که اسلام بادیه‌نشینان بسیار سطحی و ابتدایی می‌باشد و آنان به راحتی به اعتقادات مردم اطرافشان گرایش پیدا می‌کنند. در واقع اسلام بادیه‌نشینان تنها لقلقه زبان ایشان است. مردم شناسان نیز پس از بررسی‌ها

(۱) Oppenheimer, I. s. 31.

(۲) Hitti, F. s. 29.

و تحقیقات متعدد میدانی در رابطه با رفتار، اندیشه و اعمال اعتقادی بدویان، بدین مسأله اذعان کرده‌اند.

«اشتاین» از بوم‌شناسان آلمانی در این باره می‌گوید: اقامه نماز به ندرت و در موارد بسیار محدودی در میان بدویان شمّر در منطقه «جریه» واقع در شمال عراق مشاهده می‌شود. آنان حتی به روزه ماه رمضان یا حج خانه خدا نیز جز در موارد نادری پایبند نیستند.^۱ در صحرا به روشنی می‌توان دریافت که بادیه‌نشینان جز به خدا و رسولش به اصل دیگری ایمان ندارند. این نکته نیز قابل توجه است که در صحراها و بیابانها به ندرت اثری از مسجد، نمازخانه، قبور اولیاء و علمای دین یافت می‌شود. علی‌وردی در همین رابطه، بیان جالب توجهی دارد: اعتقادات و عملکرد بادیه‌نشینان، انعکاسی از تمدن و زندگی اجتماعی ساده آنان است که از روابط اجتماعی و سیاسی و جنگهای پیوسته ایشان، اثر گرفته است.^۲ سبک زندگی و شیوه تولید دامی رایج در صحرا نیز بدویان را ناگزیر می‌سازد که به تعصبات قبیله‌ای و ارزشهای جنگ و انتقام و کشمکش به دیده احترام بنگرند؛ حال آن که این امور با اخلاق و رفتار اسلامی ناسازگار است.

در مقابل شهرنشینان و روستاییان به آداب و شعایر دینی و اعمال مذهبی گرایش بیشتری دارند. اعتقادات و رفتارهای مذهبی به آنان در حل مشکلاتشان یاری رسانده و در سختیها دلداریشان می‌دهد و روح امید و اطمینان و خوش‌بینی نسبت به آینده را در آنان زنده می‌کند. آنان در مراکز دینی و در خلال انجام مراسم و آداب و سنتهای مذهبی در جستجوی یاری، دلداری و امید هستند؛ به ویژه در عتبات عالیات و مزار اولیای شایسته خداوند که در آن به نماز و دعا مشغول شده و از آن بزرگواران طلب خیر و برکت و سلامت و شفاعت می‌کنند. ابن خلدون در همین رابطه در مقدمه تاریخ خود می‌گوید: شهرنشینان و روستاییان همیشه و از زمانهای دور در برابر سلطه و ظلم پادشاهان سر تسلیم فرود می‌آوردند.^۳ لذا آنان را شکست خورده و فروتن می‌یابیم. چرا که شمشیر

(۱) Stein, s. 28.

(۲) علی‌وردی، دراسة، ص ۱۰۱.

(۳) ابن خلدون، المقدمة، ص ۳۹۰.

همواره بر سرهایشان مسلط است. چنین انسان مغلوب و ستم‌دیده‌ای در اضطرابی دائم نسبت به زندگی و فرزندان و قوت امروز خود به سر می‌برد و نسبت به آینده نامعلوم خویش نیز نگران است. همچنین بیچارگی و بی‌نوایی و ظلم و بهره‌کشی که از هر سو به این انسان روی می‌آورد، او را از رودررویی با حقایق باز می‌دارد. از این رو با تمسک به نمادهای خیر و برکت سعی می‌کند از طریق زیارت، دعا، قربانی و نذر، به آنها تقرب می‌جوید و درد دل خود را برای آنان بازگو کند.

این‌گونه افراد به پناهگاهی نیاز دارند تا در اوقات سختی و مشکلات و برای چاره‌جویی بدان پناه برند؛ مکانی که در آن آرامش و امید به خیر و برکت و شفاعت به دل‌هایشان راه یابد. دعا و توسل به آنان کمی اطمینان و آرامش خاطر و تعادل روحی - اجتماعی ارزانی می‌دارد. چنین افرادی، عتبات مقدسه را پناهگاه و امام را ولی و یاری‌رسان و نیز حامی و شفیع روز قیامت می‌دانند؛ ولی بادیه‌نشینان بر خلاف شهرنشینان و روستاییان از سلطه حاکم و دولت آزادترند و عادت ندارند در برابر انسانی سر تسلیم فرود آورند. این نکته نیز قابل توجه است که آنان با رئیس قبیله مانند یک فرد هم‌تا و هم‌رتبه خود برخورد می‌کنند و برخلاف شهرنشینان و روستاییان، کورکورانه از رئیس قبیله خود فرمان نمی‌برند. بادیه‌نشینان با رئیس قبیله مستقیماً صحبت می‌کنند و او را با نام صدا می‌زنند و یا با لقب: «یا محفوظ: ای در سلامت» و «یا طویل‌العمر: ای بزرگسال» می‌خوانند. در حقیقت این نحوه خطاب هیچ معنای سلطه‌آمیزی در بر ندارد و تنها منعکس‌کننده ارزشهای نظام قبیله‌ای می‌باشد.

معروف است که بیشتر بادیه‌نشینان از اهل تسنن هستند. اما بسیاری از آنان طی دو قرن اخیر با گرایش به مدنیت و سکونت در روستاهای عراق اندک اندک به تشیع گرویدند و این روند همچنان تا امروز ادامه دارد. این پدیده، توجه برخی از تاریخ‌دانان و سیاستمداران را به خود جلب کرده است؛ همچون «مس‌کرتروود بیل» که از تفسیر این پدیده اظهار عجز می‌کند.^۱ ابراهیم فصیح حیدری از علمای بارز اهل تسنن بغداد در کتاب خود موسوم به «عنوان‌المجد» که در نیمه قرن نوزدهم (۱۲۸۶هـ/۱۸۶۹م) تألیف

کرده است، برخی از قبایلی که به تشیع گرویده‌اند را همراه با تاریخ آن نام می‌برد. به عنوان نمونه قبیله بنو تمیم ۶۰ سال پیش (۱۸۰۹م)، خزعل ۱۵۰ سال پیش (۱۷۱۹م)، زبید ۶۰ سال پیش (۱۸۰۹م) کعب ۱۰۰ سال پیش (۱۷۶۹م) و ربیعہ ۷۰ سال پیش (۱۷۹۹م) به مذهب تشیع درآمدند. نویسنده از قبایل دیگری نیز بدون ذکر تاریخ تشیع آنها نام می‌برد.^۱ ابن سند بصری (متوفی ۱۸۴۳م) مورخ دوره ممالیک عراق در کتاب خود به سال ۱۸۲۶م از تعدادی قبایل سنی عرب نام می‌برد که به تعبیر او «رافضی» شده‌اند. از جمله به عشایر زبید اشاره می‌کند که در اوایل یا اواخر قرن نوزدهم شیعه گشتند. او علت این مسأله را وجود مروّجین مذهب تشیع می‌داند که در عراق به فعالیت مشغولند.^۲

از بررسی جغرافیایی مناطق شیعه‌نشین و سنی‌نشین در عراق درمی‌یابیم که مرز تقسیم جغرافیایی این دو مذهب با مرز سکونت قبایل بدوی مرتبط است. همچنین نمودار پراکندگی مذهب تشیع و تسنن در عراق در ارتباط تنگاتنگی با صحرا و بادیه‌نشینی است. هر اندازه بادیه‌نشینی در منطقه‌ای رواج بیشتری داشته باشد، مذهب تسنن نیز در آن منطقه نفوذ بیشتری دارد. این تقسیم جغرافیایی به طور دقیق بر بخش شمالی عراق منطبق است. قبایل عرب در بخش شمالی از لحاظ اعتقادات، رفتار و ارزشهای اجتماعی به زندگی بادیه‌نشینی نزدیک‌ترند و لذا مذهب تشیع نتوانسته است در آن منطقه به طور چشمگیری نفوذ کند. هر چند حمدانیهای شیعه مذهب در بین سالهای ۹۰۵ تا ۹۷۹م در موصل حکومت می‌کردند، ولی تأثیر چندانی در تغییر مذهب تسنن در آن منطقه از خود بر جای نگذاشتند. بدرالدین لؤلؤ نیز که نزدیک به چهل سال در نیمه اول قرن سیزدهم بر موصل فرمان می‌راند، تلاش نمود مذهب تشیع را در موصل و اطراف آن بگستراند؛ ولی جز در موارد اندکی موفق بدین کار نشد و آن منطقه چندان تحت تأثیر تشیع قرار نگرفت، چرا که از طرفی در حاشیه صحرا واقع شده بود و از طرف دیگر با ترکیه و سوریه در ارتباط بود و از آن دو کشور بیش از مرکز و جنوب عراق اثر

(۱) ابراهیم فصیح حیدری، عنوان المجد فی بیان احوال بغداد و البصرة و نجد، ص ۱۱۰.

(۲) عثمان بن سند بصری، مختصر مطالع السعود بطیب أخبار الوالی داود، قاهره، ۱۹۵۲م، ص ۱۶۹.

می‌پذیرفت.^۱

نمودار توزیع جغرافیایی مذهب تشیع و تسنن در عراق از طریق بررسی پراکندگی، مسیر کوچ و شکل اسکان قبایل بادیه‌نشین آشکارتر می‌شود. مسیر کوچ این قبایل عموماً از عربستان و به ویژه از ارتفاعات نجد آغاز شده، از صحرای شام می‌گذرد و سپس به جزیره واقع در شمال عراق منتهی می‌شود. همچنین برای بررسی کلی نحوه تقسیم جغرافیایی مذاهب می‌توانیم به شمال، مرکز و سپس جنوب عراق نگاهی بیفکنیم. در شمال عراق به ویژه جزیره واقع بین رودهای دجله و فرات که بخش شمالی و جنوب شرقی سوریه را تشکیل می‌دهد، مشاهده می‌کنیم که اغلب شهرنشینان و روستاییان و نیز قبایل، پیرو مذهب اهل سنت هستند. عقاید و آداب و سنن ایشان به رسوم و ارزشهای اجتماعی و مذهبی بدویان نزدیک‌تر است. به طور کلی می‌توان گفت ارزشهای بدوی در این منطقه پر رنگ‌تر از سایر مناطق عراق است، چرا که منطقه‌ای شبه بیابانی بوده و از نظر جغرافیایی امتداد صحرای شام محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که تنها رود فرات میان آن دو فاصله انداخته است. همچنین مردم آن، مدت زمان زیادی نیست که زندگی بیابانی را ترک گفته و لذا وابستگی و اثرپذیری بیشتری نسبت به آداب و ارزشهای اجتماعی بدویان دارند. از این رو لهجه ساکنین این منطقه به لهجه بادیه شباهت بیشتری دارد.^۲

بیشتر قبایل عرب در جنوب جزیره بر مذهب تسنن هستند؛ با این حال تصوف در میان آنها به تدریج رواج یافته است. در واقع می‌توان تصوف را در این منطقه در نقش واسطه بین تسنن و تشیع مورد بررسی قرار داد. تسنن در منطقه مرکزی به تدریج از برخی شهرها و روستاها رخت بر بسته و تشیع جانشین آن گشته است. اهل سنت و شیعیان در بسیاری از شهرها و روستاهای منطقه، به طور مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. این همزیستی میان دو شهر مجاور و یا دو محله مجاور در یک شهر با دو مذهب گوناگون، نمود بیشتری پیدا می‌کند؛ به ویژه در منطقه دیالی که اختلاط و همزیستی مذهبی آشکارتر است و به حد تسامح می‌رسد. در این منطقه زیاد اتفاق

(۱) حنا بطاطو، همان، ج ۱، ص ۶۳.

(۲) علی وردی، درآسه، ص ۱۴۴.

می‌افتد که اهل سنت در مجالس حسینی یا هیئت‌های عزاداری در روز عاشورا شرکت کرده و یا به زیارت قبور اهل بیت علیهم‌السلام روند.

نگارنده در سفری به خانقین جهت شرکت در مجلس ختم یکی از بزرگان سنی شهر (مارس ۱۹۶۸م) با همزیستی مسالمت‌آمیز شیعیان و اهل سنت مواجه شد. در آن مجلس از هر دو گروه سنی و شیعی حضور داشته و به ذکر فضایل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرداختند. برنامه تواشیح و قصیده‌سرایی در مدح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتش علیهم‌السلام نیز به همراه مراسم دفزنی اجرا شد. سرگروه برنامه، شخصی نابینا بود که قصایدی در مدح و ستایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با صدایی محزون خواند. دیگر افراد گروه به همراه نواختن دفها، قطعه آخر شعر را تکرار می‌کردند. صدای افراد گروه با بالا رفتن ضربات دفها، بلند می‌شد و سر خود را به جلو و عقب می‌چرخاندند. خوانندگان با شدت گرفتن حرکات سر و بدن به همراه نواختن پی در پی دفها به اوج احساس و شور حماسی دست می‌یافتند؛ به گونه‌ای که همگی شروع به خواندن کرده و با آوایی پیوسته «الله اکبر» سر می‌دادند. جالب آن که اشعار و تواشیح در ذکر فضایل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن حضرت به ویژه امام علی و دو فرزندش حسن و حسین علیهم‌السلام و نیز حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام بود. آویختن پارچه‌های سبز و سیاه با شعارهای حسینی نیز جالب توجه بود. این پارچه‌ها به مجالس عزاداری حسینی تعلق داشت. همچنین بیرقهای سبز با نوشته «یا ابا الفضل العباس» برافراشته شده بود. گفته می‌شد که بسیاری از اهل سنت این منطقه در مجالس حسینی شرکت کرده و در روز عاشورا همگام با شیعیان عزاداری می‌کنند و برای زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز اربعین به کربلا می‌روند.

منطقه جنوبی عراق که تا خلیج فارس امتداد می‌یابد از لحاظ تاریخ و تمدن از مهمترین مناطق دنیا به شمار می‌رود. مسلمانان به هنگام فتح این منطقه در سال ۶۳۹م آن را «ارض السواد» نام نهادند.* دو رود دجله و فرات در این منطقه به هم می‌پیوندند. این منطقه مهد کهن‌ترین تمدنهای بشری و خاستگاه تمدنهای سومر، اکد و بابل است.

* این نام به دلیل سرسبزی و حاصلخیزی آن منطقه بر آن نهاده شده بود؛ گویا در اثر خاک حاصلخیز و سرسبزش به رنگ سیاه درآمده است. (مترجم)

اهمیت این منطقه به فراوانی آب و شرایط جوی و جغرافیایی مناسب آن باز می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که از دیرینه‌ترین دورانهای تاریخی، پایگاه ارزشمندی برای کشاورزی بوده و در گذشته به عنوان «انبار غله دنیای باستان» شناخته می‌شده است. هزاران سال پیش در این منطقه سیستم آبیاری علمی و پیشرفته‌ای برای کشت زمین‌های بابل و باغهای معلق آن ایجاد شده بود و از آن پس به خاستگاه مهمترین مراکز تمدن عربی - اسلامی مبدل گشت. این منطقه ویژه تاریخی، فرهنگی و دینی همواره مرکز تشیع بوده و هست. بسیاری از انقلابهای اجتماعی - مذهبی در طول تاریخ اسلام از همین سرزمین به راه افتاده و مذهب تشیع از همین منطقه در تمام مناطق جهان اسلام گسترش یافت.^۱

قرار گرفتن نجف و کربلا بر حاشیه صحرای غربی عراق موجب شده است آن دو شهر به بازاری صحرائی برای قبایل بیابانگرد و نیز انبار حبوبات، خرما، برنج و لوازم اصلی مورد نیاز آنان تبدیل شوند. به همین جهت، این دو شهر از طرفی با قبایل کوچ‌نشین عرب که از صحرای شام می‌گذشتند در ارتباط بودند و از طرف دیگر با شهرها و روستاهای منطقه فرات مرکزی نیز مرتبط بودند؛ به ویژه شهر حله که مرکز مهمی برای مبادلات تجاری در طول قرن نوزدهم بود. علاوه بر این در سال ۱۸۰۳م کانال «هندیه» با تأمین مالی از سوی دولت هندی اُوده* جهت انتقال آب به نجف احداث شد. این کانال تغییراتی زیست محیطی، اجتماعی و اقتصادی پدید آورد که زمینه را برای استقرار و اسکان بیابانگردان در مناطق مجاور کربلا و نجف فراهم نمود. همان مسأله، گرایش افراد بسیاری از قبایل مناطق غربی را به تشیع آسان ساخت. شایان ذکر است که ابوبکر خوارزمی از بزرگترین دانشمندان مسلمان در علوم قرآنی، لغت و نسب‌شناسی در حدود هزار سال پیش بر اهل عراق رشک می‌برد^۲ و مزار علی بن ابی طالب و امام حسین علیهما السلام و

Al-Haidari, Soziologie, s. 106. (۱)

* اُوده (Aoudh) منطقه‌ای است در شمال هند و مهد تیره‌های آریایی می‌باشد. بین سالهای ۱۷۲۴-۱۸۵۶م حکومتی مستقل توسط خاندان شیعی سعادت خان در آن تاسیس شد. لکنهو پایتخت اوده در زمان فرمانروایی آنان از جهت علمی و فرهنگی پیشرفت زیادی کرد. انگلستان استقلال آن را از دهلی در سال ۱۷۴۲م به رسمیت شناخت. (مترجم)

(۲) بطاطو، العراق، ج ۱، ص ۵۹.

نیز عربیت و تشیع اصیل آنها را مایه فخر و مباهاتشان می‌شمرد. در واقع امروزه در میان شهرهای این منطقه و روستاهای اطراف آن و قبایل عرب جز تعداد بسیار اندکی اهل تسنن وجود ندارد. حال آن که حدود ۲۰۰ سال پیش، چندین قبیله سنی از صحرا به این منطقه کوچ کرده بودند.^۱

قبیله شمّر طوقه از تیره‌های شمّر بزرگ در اوایل قرن هجدهم به این منطقه کوچ کرده و دیرزمانی است که در کناره‌های رود دجله در جنوب بغداد ساکن شده‌اند. این قبیله هم‌اکنون شیعه می‌باشد.^۲ تیره‌هایی از قبیله «زبید» نیز در اوایل و اواسط قرن نوزدهم به این منطقه کوچ کردند. این قبیله از اولین قبایل بزرگی محسوب می‌شود که همراه با فتوحات اسلامی به عراق مهاجرت کرد. افراد این قبیله نیز هم‌اکنون شیعه هستند.^۳ بنولام و بومحمد از اتحادیه‌های بزرگ عشایری و تیره‌هایی از «ربیع» مانند دفاعه و بنی عامر و جعیفر نیز همگی به تشیع گرویده‌اند. قبیله تمیم نیز در قرن هجدهم کوچ کرد و یکی از تیره‌های بزرگش به نام بنوسعد شیعه گشت. عشایر منطقه «هندیه» و عشایر پنج‌گانه شهر دیوانیه نیز همگی شیعه شده‌اند.^۴ این عشایر پنج‌گانه شامل: آل اقرع، بدیر، عَفْک، جبور و شلیحات شده و همگی در کناره‌های کانال دَغَّاره ساکن هستند. افراد قبیله عبید به همراه تیره‌هایی از شمّر و بنی تمیم نیز کمی پیش از قرن نوزدهم، تشیع را برگزیدند. همچنین ملاحظه می‌کنیم که تقریباً تمامی عشایر منتفک به استثنای رؤسای آن - که از خاندان سعدون بودند - در قرن نوزدهم شیعه گشتند. همچنان که بنوحجیم از قبیله زید و شبل از قبیله خزاعل و آل فتله از قبیله دلیم و بنی حسن از قبیله مالک - که در منطقه فرات مرکزی مستقر بودند - به تشیع روی آوردند.^۵ قابل توجه است آن دسته از عشایر جبور که از دیرباز در مرکز و جنوب عراق ساکن شده‌اند، مذهب تشیع را پذیرفته‌اند؛ حال آن که دسته دیگر که در «شرقاط» واقع در جنوب موصل سکونت دارند،

(۱) ابراهیم فصیح حیدری، عنوان‌المجد...، ص ۱۱۱.

(۲) علی وردی، دراسته، ص ۲۳۶.

(۳) Oppenheimer. Die Benduinen, Bd III, 1958, s. 286.

(۴) ابراهیم فصیح حیدری، همان، ص ۱۱۵ تا ۱۱۸.

(۵) Longrigg Iraq, p. 25.

از اهل تسنن می‌باشند.

امروزه چند مجتمع اهل سنت بنا به نقل علی وردی در پایین‌ترین منطقه جنوبی عراق به عبارتی در حاشیه صحرا و نزدیکی بصره، یافت می‌شود. به عنوان نمونه هنوز تعدادی از اهل تسنن در ناصریه وجود دارند. ولی شایان ذکر است که این افراد نیز تأثیر فراوانی از تشیع پذیرفته و بسیاری از آداب و رسوم مذهبی شیعیان را اخذ کرده‌اند؛ به گونه‌ای که مجالس عزاداری حسینی برپا می‌کنند و روز عاشورا در هیئتهای عزاداری شرکت می‌جویند. این مساله نشان‌دهنده رویکرد تدریجی آنان به تشیع است. در شهر «أبوالخصیب» و یکی از محلات شهر «سوق الشیوخ» نیز وضع بدین‌گونه می‌باشد. شهر «زبیر» واقع در حاشیه جنوب غربی صحرا نیز با شدتی کمتر به همین گونه است. اهالی این شهر مدتی پیش از صحرای مجاور کوچ کرده‌اند.^۱

در حقیقت درصد تشیع و نفوذ آن به لحاظ تأثیر و تاثیرهای مذهبی و اجتماعی در مناطق و قبایل گوناگون، تفاوت پیدا می‌کند. این میزان در منطقه فرات مرکزی واقع در نزدیکی نجف و کربلا با منطقه شرق یا شمال دجله که از این دو شهر دور است، متفاوت می‌باشد. در حالی که عشیره «شریفات» از اتحادیه متنک به تشیع گرویده بودند، بخشی از شحیم تا مدت زمان زیادی از قرن بیستم همچنان سنی بودند.^۲ قبیله «فداغه» در شهر کاظمین و شمال بغداد به دو بخش شیعه و سنی تقسیم شده‌اند. «بنو سعید» در منطقه منتفک و «زویع» از قبیله شمّر در شهر کاظمین و سوق الشیوخ نیز وضعیت مشابهی دارند. افراد قبیله «بنی تمیم» نیز گرچه بیشتر به تشیع گرویده‌اند ولی چند تیره آن همچنان سنی هستند. جبور نیز همین وضعیت را دارد؛ به نحوی که برخی تیره‌های آن در اطراف فرات، شیعه شدند ولی بیشتر افراد آن در اطراف دجله بر مذهب تسنن باقی مانده‌اند. این دو طایفه جبور هر دو از قبیله «زبید» هستند.

در واقع روند رویکرد به تشیع در اثر عوامل متعددی به سرعت گراییده است. پویایی و قدرت تأثیر اندیشه شیعی، وجود عتبات مقدسه و نیز پراکنده شدن نمایندگان مراجع

(۱) علی وردی، دراسة، ص ۲۳۶.

(۲) Longrigg, p. 22 (Iraq).

دینی و سخنوران مجالس حسینی در میان مردم از جمله این عوامل است. عوامل اجتماعی و سیاسی نیز در کنار عوامل مذهبی تأثیرگذار بوده است. قبایل عرب در این عوامل سیاسی و اجتماعی با دولت عثمانی درگیر می‌شدند؛ اضافه بر آن مقاومت قبایل در برابر استبداد عثمانی به طور مستقیم یا غیر مستقیم به نزاع و درگیری میان آنها و حکومت از یک سو و رؤسای خود از سوی دیگر منجر می‌شد. عشایر در این شرایط خود را شیفته افکار، عقاید، آداب و سنن شیعی یافته و مجموعه ارزشها و موضع‌گیری‌های تشیع در برابر ظلم و ستم و بهره‌کشی آنان را به خود جذب می‌کرد. این اعتقادات به آنان هویتی مذهبی بخشیده و احساس مسلمانی را در آنها تقویت می‌نمود. آنان بدین‌وسیله بخشی از احترام و ارزش از دست‌رفته خود پس از یکجانشینی را باز می‌یافتند. آنان به هنگام اقامه شعایر و مراسم مذهبی همچون زیارت عتبات مقدسه، شرکت در مراسم عزاداری حسینی و... احساس اهمیت و اعتبار می‌کردند. اجرای مراسم و شعایر مذهبی موجب می‌شد روابط اجتماعی آنان در میان خود و با دیگران بهبود یابد و بدین‌وسیله به حدی از اعتماد به نفس و عزت و احترام دست‌یابند. با این حال روابط جدید دینی و اجتماعی نتوانسته بود ارزشهای بدوی را کاملاً در هم شکند. ارزشهای بادیه‌نشینان در بسیاری موارد به‌گونه‌ای تغییر شکل می‌دادند که اسلام از غلبه بر آنها ناتوان می‌گشت. لذا عرف عشایری با توجه به تفاوت مناطق تا اندازه‌ای ثابت و پایدار ماند. رعایت قوانین اسلامی فقط در مسایل ازدواج و طلاق و برخی مراسم مذهبی خلاصه می‌شد و روابط اجتماعی، اقتصادی و خویشاوندی همچنان ویژگی‌های خود را حفظ کرده بود؛ به‌ویژه روابطی که به تعصبات قبیله‌ای، انتقام، دیه و ننگ‌زدایی و... ارتباط داشت.

عوامل سیاسی نیز علاوه بر عوامل اجتماعی و مذهبی بر روند تشیع قبایل تأثیرگذار بوده است. حمله پیاپی وهابیان به شهرهای مقدس کربلا و نجف و نیز بصره و اطراف آن موجب احیای هویت دینی عشایر عراقی شده و پایگاه ایشان را به‌ویژه در دوران ضعف حکومت مرکزی قوت بخشیده و به نوبه خود به شورش برخی از عشایر در جنوب عراق دامن زد. شورش عشایر زبید، خزاعل و نیز ظفیر و سَمَر جربه و رواله در شمال

غربی عراق از این قبیل است.^۱ انگیزه‌های دیگری نیز برای شورش عشایر در نیمه قرن نوزدهم، ظاهر گشت که از آن جمله می‌توان به موضع‌گیری رؤسای قبایل در برابر تلاشهای حکومت عثمانی در راستای در هم شکستن قدرت شیوخ؛ عکس‌العمل عشایر در برابر درخواست مالیات و ثبت اراضی در طابو و نیز خدمت نظام و وظیفه از طرف قوای عثمانی؛ روابط تیره اجتماعی و سیاسی بین رؤسای قبایل و افراد عشایر اشاره کرد. رؤسای قبایل در پی تیرگی روابطشان با افراد قبیله به لزوم بازتولید موقعیت خود در نقشه اجتماعی محیط موجود متوجه شده و در صدد خروج از حالت عزلت برآمدند. این تلاشها به منزله عکس‌العملی بود در برابر بحران فروپاشی تشکیلات سابق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نفوذ مذهب تشیع که خود نشان‌دهنده تلاش آنان در راستای ثبات مجدد اجتماعی بود.^۲

فرمانداران عثمانی جهت پایان دادن به شورشهای عشایر عَفْک، خزاعل، ظفیر و... به مجتهدان شیعه روی می‌آوردند. نامق پاشا در سال ۱۸۵۲م از آنان درخواست میانجیگری کرد. میانجیگری مجتهدین شیعه به طور طبیعی موجب تثبیت موقعیت و نفوذ بیشتر آنان در میان عشایر عراقی می‌شد. این مجموعه عوامل در کنار علل دیگری موجب می‌شد توجه عشایر به علمای شیعه بیشتر جلب شود. علمای شیعه در نقش مذهبی، اجتماعی و فرهنگی خود از کشمکشهای اجتماعی و روانی در میان عشایر می‌کاستند. آنان از یک سو در جایگاه ویژه مذهبی و اجتماعی قرار داشته و از سوی دیگر نسبت به معارف مذهبی و مفاهیم فرهنگی آگاهی کامل داشتند و بدین وسیله بین عشایر و رؤسای آنان و نیز بین عشایر و دست‌اندرکاران حکومت، میانجی می‌شدند. علاوه بر این، روحانیون از امتیازات و تواناییهایی برخوردار بودند که در روستاها و مناطق عشایری به چشم نمی‌خورد؛ از قبیل خواندن و نوشتن، توانایی برپایی مراسم و سنن مذهبی و اجتماعی، وکالت مرجعیت دینی نجف و... از این رو علمای دینی به خصوص سادات از عزت و احترام ویژه‌ای نزد رؤسای قبایل و همچنین افراد قبایل برخوردار بودند؛

(۱) Dawson, S. E. an Inquiry into land Tenure and Related. p. 26.

(۲) اسحاق نقاش، شیعة العراق، ص ۷۱ تا ۷۳.

به گونه‌ای که به نامهای ایشان سوگند یاد می‌کردند.

سید مهدی قزوینی (متوفی ۱۳۰۰هـ) در سال ۱۲۵۳ هـ/ ۱۸۳۸م از نجف به حله مهاجرت کرده، در آنجا اقامت نمود و در صد گسترش مذهب تشیع در شهر حله و اطراف آن به‌ویژه در میان عشایر زبید برآمد؛^۱ به طوری که «حدود صد هزار نفر از اهالی حله و عشایر اطراف آن به برکت دعوت وی شیعه دوازده امامی گشتند... زمانی که او وارد حله شد، تنها ویژگی و علامت شیعه بودن در میان مدعیان تشیع این بود که مردگان خود را به نجف اشرف منتقل می‌کردند؛ حال آن که از احکام دینی هیچ گونه اطلاعی نداشتند»^۲

نشاط و پویایی اندیشه شیعی، تاریخ انقلابی آن، نقش مذهبی و فرهنگی عتبات مقدسه و نیز مراسمهای عزاداری امام حسین علیه السلام و ... از عوامل مهمی بوده و هستند که منجر به گرایش بسیاری از عشایر عراقی به تشیع می‌شوند. دعوت به دوستی اهل بیت علیهم السلام در راستای حق خلافت و نیز قداست آنان نزد مسلمانان، نقش مهمی در گسترش مذهب تشیع داشته و دارد. سخنرانی‌ها، اشعار، مرثیه‌ها، علایم و نمادهای مراسم عزاداری حسینی و زیارتها و ادعیه، دردها و مصیبت‌هایی را به تصویر می‌کشند که ائمه اهل بیت با آنها مواجه بودند. در این میان، فاجعه هولناک کربلا از برجستگی خاصی برخوردار بوده و تأثیرات عمیق مذهبی، اجتماعی و روانی بر افرادی می‌گذارد که در شرایط سخت و در حال ضعف و ناامنی به سر می‌برند. چه بسا این گونه افراد، بیش از دیگران از ارزشها، شعایر و سنتهای مذهبی اثر می‌پذیرند. این ارزشها و سنتها تسکین و آرامشی بر مشکلات و سختیهای آنان بوده و موثرترین ابزار برای کسب اطمینان و آرامش می‌باشند؛ آنان را از غمها و دشواری‌های سنگین زندگی، رهایی بخشیده و در عین حال، احساسات قلبی مردم را تحریک کرده و آنان را به مذهب تشیع سوق می‌دهند.

نقش حوزه‌های علمیه در شهرهای مذهبی، علماء، مجتهدان، سخنوران و

(۱) محمد علی اردوبادی، المثل الاعلی فی ترجمه ابی یعلی الحمزه بن قاسم، تحقیق: جودت قزوینی، لندن، ۱۹۳۳م، ص ۴۱.

(۲) میرزا حسن نوری، مستدرک وسائل الشیعه، تبریز، ج ۳، ص ۴۰۰ و همچنین مس بیل، فصول من تاریخ العراق الحدیث، ص ۲۶.

نمایندگان مراجع دینی در تمام شهرها، روستاها و مناطق عشایری در روند تشیع غیر قابل انکار است. در این میان ادباء، شعرا، سخنوران و مداحان نیز همه ساله با برپایی مجالس یادبود شهادت امام حسین علیه السلام نقش مهمی در گسترش تفکر شیعی ایفا می‌کنند. در این گونه مجالس از امور ذیل یاد می‌شود: فضایل اهل بیت؛ دوستداری و ولایت‌پذیری نسبت به ایشان؛ درخواست شفاعت از آنان؛ امکان رهایی مردم از اوضاع نابسمان در صورت ظهور امام مهدی (عج) که عدل و داد را پس از طغیان ظلم و ستم در زمین می‌گستراند. در واقع بخش اصلی در فرآیند تبلیغ تشیع به دست روضه‌خوانان مجالس حسینی و واعظین تکایا و مساجد صورت می‌پذیرد؛ چرا که احساسات درونی عشایر را شعله ور ساخته، دردها و غمهای آنان را هنگام بیان قضایای تاریخی و احادیث نبوی زنده کرده و مرثیه‌های سوزناک امام حسین علیه السلام را برای مردم می‌خوانند. مرثیه‌هایی که با سطح فرهنگی ایشان سازگار و با ارزشها و آداب اجتماعیشان هماهنگ است و آلام درونیشان را التیام می‌بخشد. در واقع روضه‌خوانان و سخنوران مجالس حسینی، شناخت خوبی نسبت به مخاطب خود دارند و می‌دانند چگونه می‌توان دردها و آرزوهای سرکوب شده او را بیدار ساخت. آنان در سخنرانی‌ها، اشعار، داستانها و افسانه‌های خود به کتابهای تاریخی و حدیثی، مقاتل و کتب سیره و نیز اساطیر ملی استناد می‌کنند.

روضه‌خوانان و سخنوران مجالس عزاداری حسینی، علاوه بر نصیحت و ارشاد، درباره فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام سخن گفته و به ظلمها و ستمهای دشمنان بر ایشان اشاره می‌کنند؛ به‌ویژه مصیبت‌های جانسوزی که برای امام حسین علیه السلام و خاندان و یارانش در حادثه کربلا پیش آمد. آنان داستان‌هایی حماسی و آکنده از مفاهیم ایثار، جهاد و شجاعت حکایت می‌کنند و به بیان این مساله می‌پردازند که چرا امام حسین علیه السلام خود و خویشان و یارانش را فدا کرد. خطبا در ضمن بیان حوادث تاریخی از برخی افسانه‌ها، قصه‌ها، اشعار، مرثیه‌ها، امثال و حکم نیز استفاده می‌کنند. مسایل دیگری نیز همچون سرنوشت مشترک اهل بیت، اقدامات و تلاشهای آنان در راه خدا و حق و عدالت، دشمنی با باطل و شورش بر ضد آن و... مورد بحث قرار می‌گیرد. آنان بدین شکل به مردم آگاهی داده و آنان را از تاریخ گذشته و حال خویش مطلع می‌سازند. مردم در این مجالس بیش از

پیش به سوی اهل بیت علیهم السلام گرایش یافته و برای تمسک به افکار ایشان و ولایت‌پذیری نسبت به آنان تحریک می‌شوند. چرا که اندیشه‌های آنان از یک سو پژواک نوای درون انسانهاست و از سوی دیگر این اعتقادات با شرایط و نیازهای اجتماعی و روحی مردم سازگار است.

روضه‌خوانان و سخنوران مجالس حسینی به بیان داستانها و حوادث تاریخی و خواندن اشعاری می‌پردازند که آکنده از ارزشهایی چون شجاعت، فداکاری، ایمان به حق و عدالت است و ارزشهای خفته در ژرفای وجود انسانها را بیدار می‌سازد. امام حسین علیه السلام نماد قهرمانی، شجاعت، جوانمردی و فداکاری است. برادرش عباس علیه السلام نیز در نقش پرچمدار کربلا از همین ویژگیها برخوردار است. او همان اسب سوار تک‌تاز عرب است که از برادرش، حسین علیه السلام و اهل بیت او با شجاعت و دلآوری دفاع کرده و در راه حق و کرامت به شهادت رسید. از این جهت روستاییان عراق، اشتیاق فراوانی نسبت به عباس دارند؛ زیرا او در نگاه آنان، نماد سوارکار شجاع عرب است که از مرگ نمی‌هراسد و بسان قهرمانی مسلمان در راه عقیده می‌جنگد و سرانجام در همین راه قربانی می‌شود. همچنین شخصیت عباس علیه السلام جلوه‌گر ارزشهای قدیم بدوی چون جوانمردی، شجاعت و فداکاری است که در جوامع شهری و روستایی، فراموش گشته‌اند.

حوادث تاریخی و داستانهای آکنده از حزن و اندوه و آمیخته با مراثی به گونه‌ای عاطفی در مجالس عزاداری حسینی خوانده می‌شود که احساسات و دردهای درونی آدمیان را برمی‌انگیزد و اوضاع اجتماعی و روانی مردم را با جریان اندوهناک کربلا پیوند می‌دهد و در نتیجه آنان را در رهایی از اضطرابات درونی و سختی‌های زندگی روزمره یاری می‌دهد. ساختار فکری تشیع برای اقشار ستم‌دیده و تحت فشار جامعه از جذابیتی طبیعی و تأثیر عمیق روانی و اجتماعی برخوردار است. این ویژگی از یک سو ناشی از درخشش انقلابی شیعه و از سوی دیگر متأثر از اهتمام ویژه تشیع به رنج‌ها و مشکلات بشری است. به علاوه جنبه حزن و اندوه نیز گاه خود موجب جذب برخی به این مذهب می‌شود.^۱

از دیدگاه جامعه‌شناسی هر فراخوان عمومی و فرهنگی به اعماق اعتقادات مردم راه نمی‌یابد، مگر آن که از مشروعیت یا مقبولیتی بین مردم برخوردار باشد و شرایط اجتماعی جهت پذیرش آن هماهنگ باشند. چرا که اساسا هر دعوت و اندیشه‌ای و به طور کلی هرگونه تبلیغاتی تا وضعیت اجتماعی برای پذیرش آن فراهم نباشد، توانایی تأثیرگذاری بر مردم را نخواهد داشت. قبایل عرب عراق در فضای روابط و شرایط خاصی به اعتقادات و افکار شیعی روی آورده و علی‌رغم بیگانگی این مذهب به راحتی نسبت آن واکنش مثبت نشان دادند. البته در این میان نقش آداب و رسوم مذهبی شیعه و جایگاه والای اهل بیت علیهم‌السلام در اسلام نیز غیر قابل انکار است.

قبایل عرب پس از سکونت در روستاهای عراق به موسسه‌های اجتماعی و اماکن مذهبی و تسهیلات رفاهی احساس نیاز کردند. بسیاری از مردم در شرایط اجتماعی دشوار و هنگام گرفتاریها و مشکلات و بیماریها و رویارویی با خطرات به اماکن مذهبی روی می‌آورند تا به امنیت و آرامش و ثبات روحی دست یابند. هر کس با توجه به تجربه‌ها، فرهنگ، تربیت و جایگاه اجتماعی خود و همچنین استعدادهای روحی و امکانات اقتصادی به یکی از اماکن مذهبی مراجعه می‌کند. شعایر و آداب و رسوم و اعمال مذهبی، نقش مهمی در جایگیری آنان بین مجموعه اجتماعی خود ایفا می‌کند؛ به‌ویژه آنانی که در شرایط دشوار اجتماعی و اقتصادی به سر می‌برند و آن هنگام که احساس تنهایی و اضطراب می‌کنند و در جهت بازیابی هویتشان و تعیین جایگاهشان در محیط جدید اجتماعی تلاش می‌نمایند. انسانها در این‌گونه شرایط، جایگزین مناسبی در اماکن مذهبی می‌یابند. این مجموعه عوامل و ریشه‌ها به ایجاد نوعی آگاهی و گرایش دینی - اجتماعی در بسیاری از انسانها می‌انجامد. شعور دینی و مذهبی موجب می‌شود درد و رنج پنهان بشر به مرحله خودآگاه درآمده و در نقش یک رابطه دنیوی و اجتماعی به سوی دین و آخرت رهنمون سازد.

